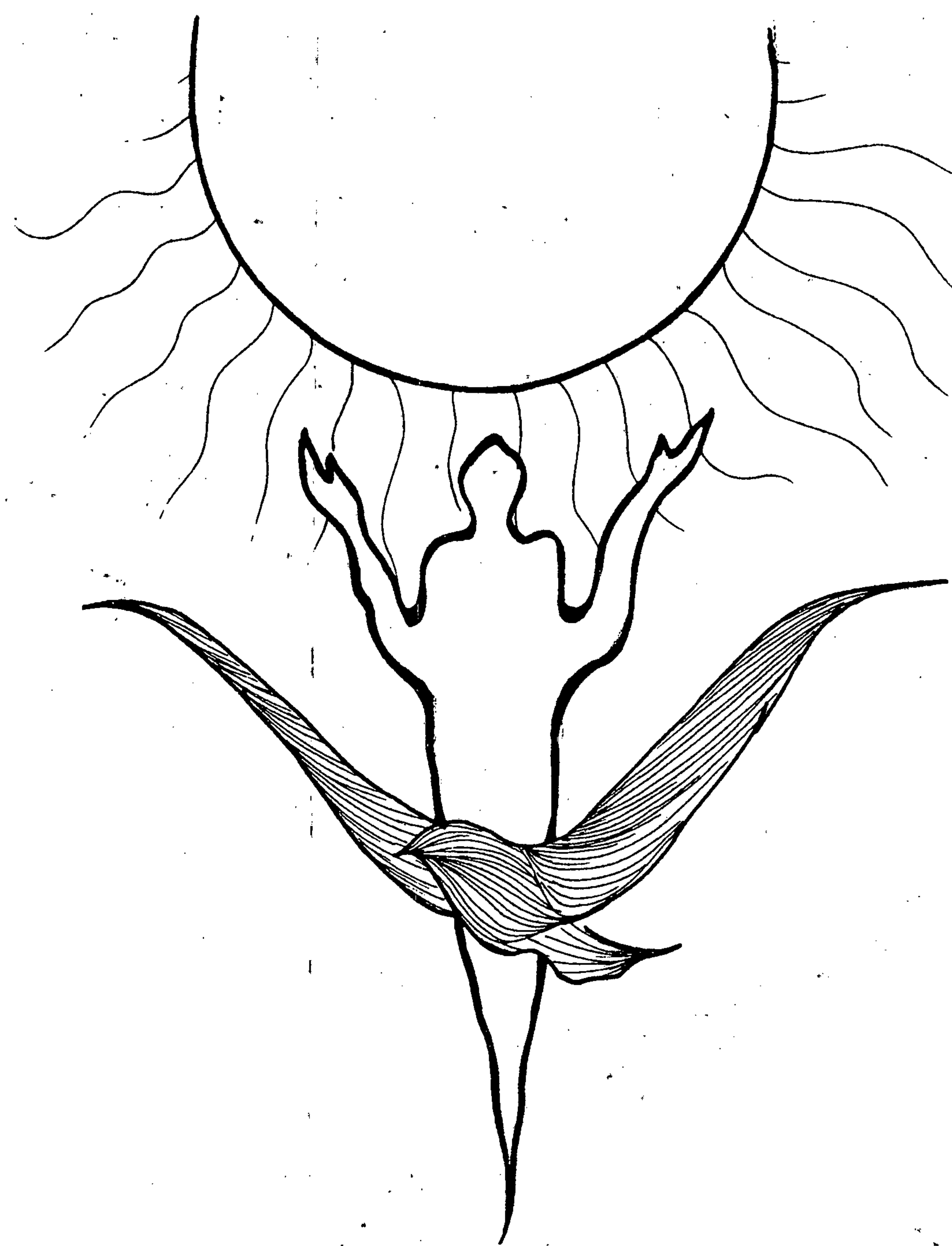


اشاره:

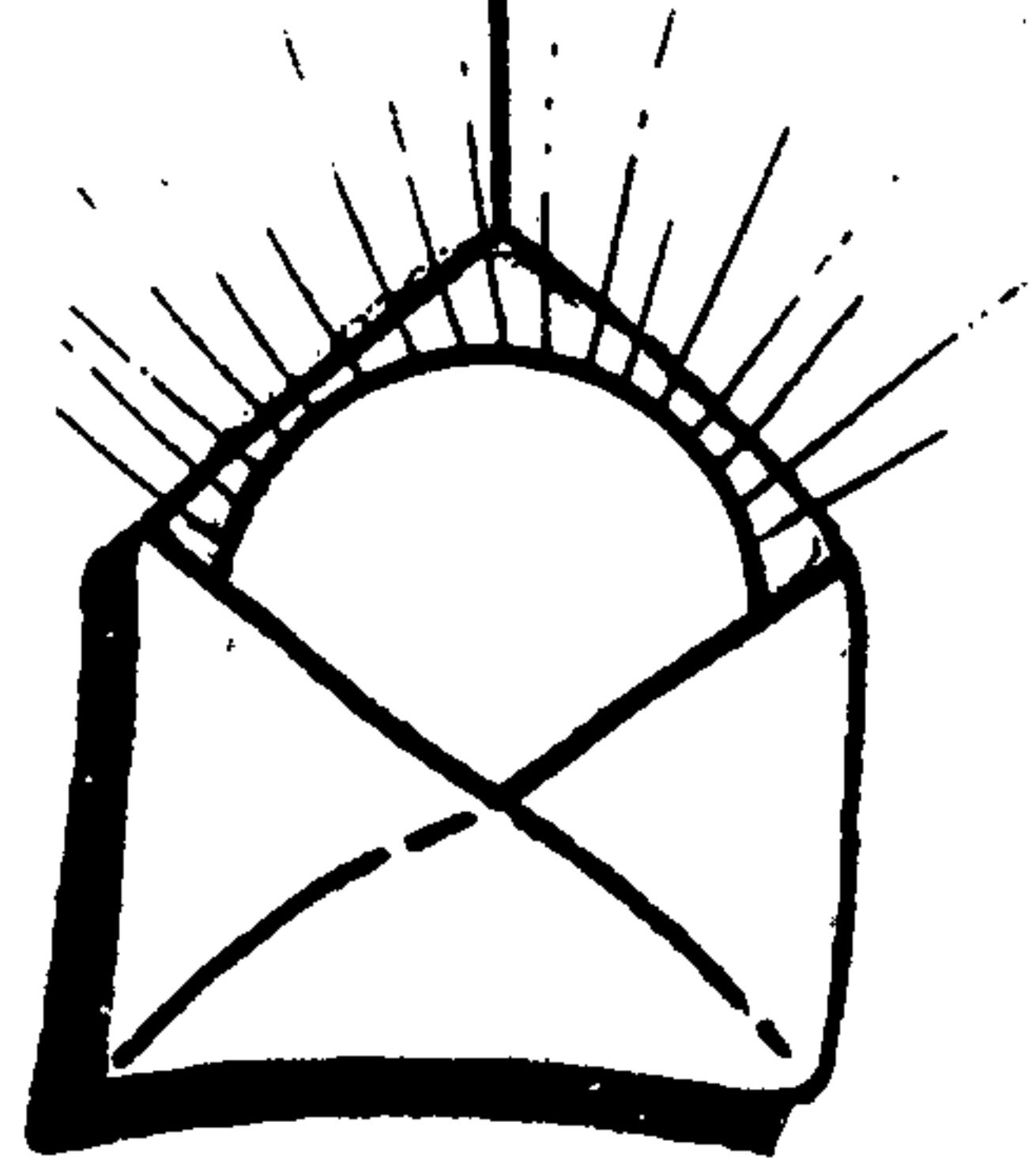
شناخت‌شناسی و تعیین منابع معرفت، از مباحث مهم و در عین حال جنجالی در طی قرون متتمادی محسوب می‌شود. این نوشتار منابع مهم شناخت را در سه عامل مهم و کلی قرآن (وحی)، برهان (عقل)، عرفان (دل و کشف) پی‌می‌گیرد و این نکته را که مهدویّت از محدود حقایقی است که از آب‌شور هر سهی آن‌ها تغذیه نموده و سیراب شده است، بازگو می‌کند، این، خود، حاکی از استحکام باورمندی به مهدویّت است. در این شماره، امام مهدی (عج) از منظر قرآن بررسی شده و بررسی حضرت از دیدگاه عرفان و برهان به شماره‌های بعدی موكول می‌گردد.

شناخت و حیانی خورشید پنهان

حسین علی سعدی



پیشگفتار:



انتشار

۳۰

۲۹

۲۸

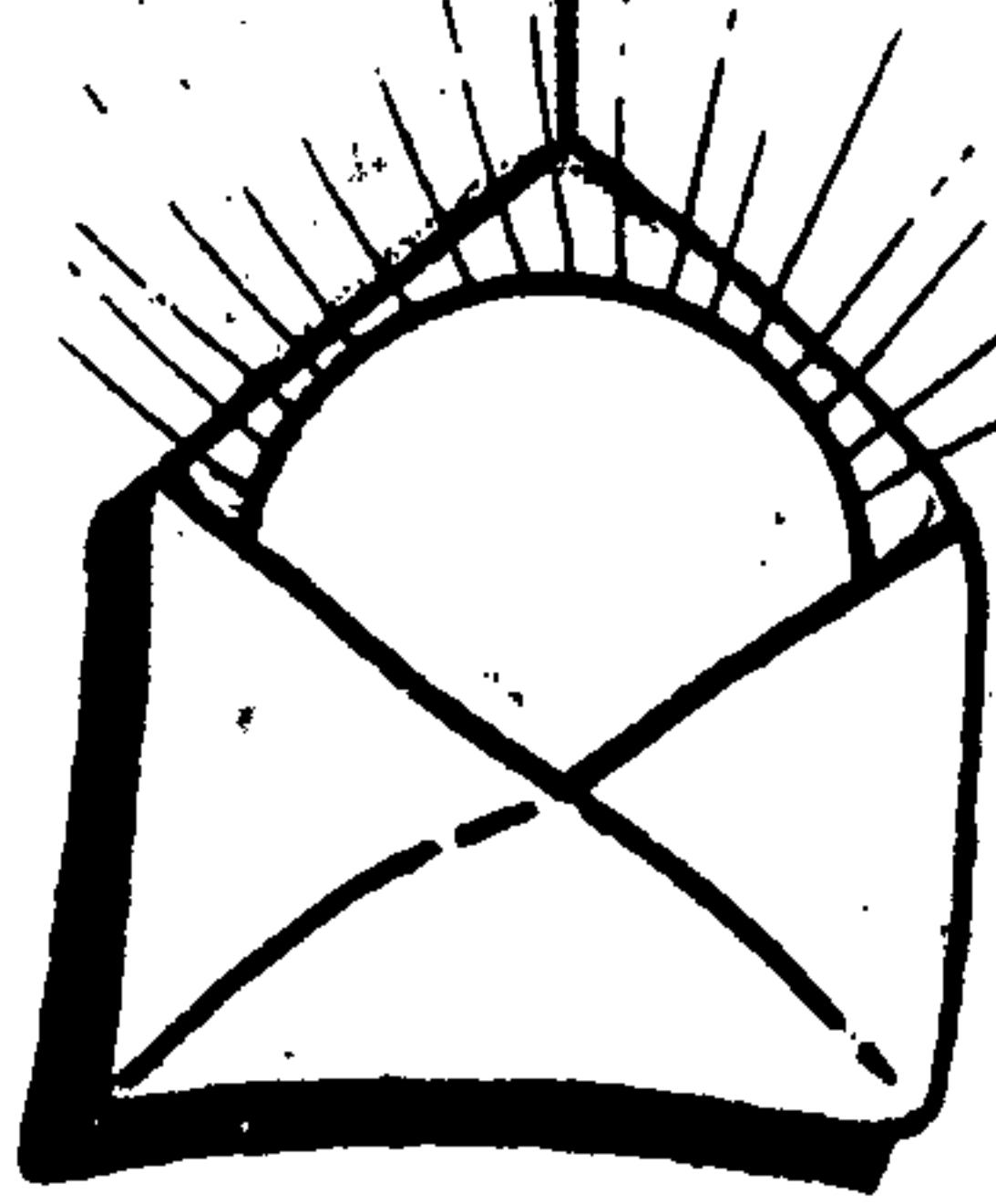
۲۷

۲۶

۲۵

شناخت‌شناسی، از مباحث مهمی است که از دیر باز، ذهن متفکران را به خود مشغول داشته است. نزاع مشهور پندارگرایان و واقع‌گرایان، حاکی از دغدغه‌ی قدیم انسان در این حوزه‌ی مهم و حیاتی است. بررسی ادله‌ی اینان، و به نظاره نشستن و آن گاه ناظارت کردن، گرچه مطبوع و دل‌پذیر است، ولی از حوزه‌ی بحث بیرون می‌باشد. ما، با این موقف و موضوع که انسان دارای قدرت شناسایی از خود و جهان خارج است و به این دلیل که حتی ایده‌آلیست‌ها هم در عمل رئالیست هستند، نظام و پایه‌ی بحث را بر این اصل استوار می‌کنیم و می‌گوییم، انسان، می‌تواند از حقیقت‌های هستی مطلع و آگاه گردد.^۱ با طرح این نکته، اساسی‌ترین و اوّلین سؤالی که به ذهن انسان خطور می‌کند، این است که: «راه‌های تحصیل و یا حصول این معرفت و شناخت چیست؟» و «از چه مسیری و به چه طریقی، انسان می‌تواند بداند و به حقایق عالم دست بیازد؟» و «منابعی که می‌تواند ما را از واقعیت‌های موجود باخبر سازد کدام‌اند؟» و «آن گاه، راه مطمئن و صراط مستقیم آن‌ها، کدام است؟» آن چه که به عنوان تمیز منابع معرفت و تعیین ابزارهای شناخت و تفکیک بین حوزه‌ی منابع و ابزار مطرح می‌شود گرچه در بحث شناخت‌شناسی، حیاتی است اما در این نوشتار به آشیاره بیان شده و تفصیل آن به محل خود حواله می‌شود.

فی الجمله، سه منبع مهم و خیاتی برای شناخت وجود دارد که عبارت است: از عقل و تجربه^۲، فطرت و وجودان، وحی و قرآن. گرچه منابع دیگری برای کسب معرفت، همچون تاریخ و کشف، مطرح شده است، اما در یک نگاه کلی و جامع، این هارانیز می‌توان ذیل همان سه منبع اصلی، جاداد. قرآن و برهان و عرفان، اساسی‌ترین منبع پرای شناخت انسان از حقایق جهان هستی است. هر کدام، براساس تعریف خاص خویش و رسالتی که بر دوش می‌کشند، گروهی از معارف رابه انسان عرضه می‌کند. حوزه و عرصه هر کدام، بنابر تعریف و انتظاری که ما از آن داریم، ممتاز و مشخص است و در این میان، مطمئن‌ترین معرفتی که نصیب جهان بشری می‌شود، به شهادت برهان و عرفان و قرآن، معرفتی است که از راه وحی حاصل می‌شود. تاریخ فلسفه و برهان، گواه تناقض و تهافت، نه تنها در آرای فلاسفه که حتی در آرای فیلسوف واحد و مشخصی است. وجود تناقضات فلسفی و برهانی، انسان را وامی دارد که لا اقل، اعتقاد بی چون و چرا و تکیه‌ی راحت و آسوده به این منبع معرفت نداشته باشد، بدون آن که از ارج و قرب آن بکاهد. همچنان که تعدد و تشتبه اذواق عارفان و رهآورده آنان نیز دوباره همان احتمال را برای انسان تقویت می‌کند و البته باز بدون آن که بخواهیم به این منبع مهم پشت نموده و از موahب آن محروم شویم. آن چه که از تهافت مصون و محفوظ است، به ادعای خود و شهادت تاریخ، وحی است، که منظور ما، در این نوشتار، خصوص قرآن است. قرآن، با این که در گذار زمان و در زمینه‌های مختلف نازل شده، بدون آن که گرفتار دو گانگی و تشتبه یا تعارض شود، مهم‌ترین منبع معرفت صحیح از جهان هستی به شمار می‌آید.



انظر

اکنون، به این اعتبار، نگاهی به منابع معرفت از منظر قرآن می‌اندازیم. ما، با بررسی مجموعه‌ی آیات قرآن، به این نتیجه می‌رسیم که طرق و منابع معرفت را، در این امور می‌توان بر شمرد: طبیعت؛ عقل؛ تاریخ؛ فطرت و وجودان؛ وحی و پیام الهی؛ کشف و شهود.^۳ همان‌طور که گذشت، می‌توان همه‌ی این موارد را در سه اصل کلی برهان و عرفان و قرآن خلاصه نمود. عقل و اندیشه، از منابع مهم معرفت بشری است که قرآن مجید در آیات زیادی به آن می‌پردازد و مخاطبان خود را به استفاده از آن ترغیب می‌کند و از کسانی که به این عامل مهم شناخت، پشت می‌کنند، سخت انتقاد می‌کند. کثرت استعمال واژه‌هایی چون «عقل»، «لب»، «فؤاد»، «نهی»، «ذکر»، «فکر»، «درایت»، برای مراجعه کنندگان به قرآن، این باور را محکم می‌کند که نه تنها وحی براین مهم صحّه گذاشته که به استفاده از آن ترغیب می‌کند.

فطرت و وجودان - که همان شعور باطنی است - نیز منبع بزرگی برای معرفت است که وحی نیز در مراتب و مراحل مختلفی؛ از آن استفاده و استمداد کرده است و منکران حقایق هستی رابه محکمه‌ای فرامی‌خواند که نیاز به قاضی ندارد، و برای شناخت، به منبعی احالة می‌کند که هیچ مئونه‌ای نمی‌طلبد:

«وَنَفْسٌ وَمَا سُواهَا فَأَلْهِمُهَا فَجُورٌ هَا وَتَقْوَا هَا» [شمس: ۸۷]

سوگند به جان آدمی او سوگند به آن که اورا موزون ساخت! پس راه فجور و تقوارابه او الهام کرد.

این، همان منبع و محکمه‌ای است که نمی‌توان از کنار آن با غفلت گذاشت:

«وَلَئِنْ سَأَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» [لقمان: ۲۵]

اگر از مشرکان نیز پرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را افریده؟ مسلمانی گویند: «خدا، آن‌ها را افریده است.»

راه دل که در صورت استفاده و بسط و فربه نمودن آن، سر از کشف و شهود و عرفان در می‌آورد، از دیگر منابع مهم معرفت است.

خلاصه آن که «وحی، چیزی است که پیروان تمام ادیان آسمانی، آن را مهمنترین منبع معرفت می‌دانند؛ چرا که منبعی است که از علم بی‌پایان خدای جهان سرچشمه می‌گیرد، در حالی که سایر منابع معرفت، مربوط به انسان‌ها، و در برابر آن بسیار محدود و ناچیز است. در حقیقت، اگر عقل ما به منزله‌ی نورافکن نیرومندی باشد، و فطرت و وجودان و تجربه و کشف نیز به منزله‌ی نورافکن‌های دیگری، وحی، همچون خورشید عالم تاب است و قلمرو آن بسیار وسیع تر و گسترده‌تر می‌باشد».^۵

این، همان واقعیتی است که قرآن می‌فرماید: «وَنَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» [انحل: ۸۹] کتاب منبع مهم معرفت به شمار می‌آید. جالب است که در روایات ما، اشاره شده، که مهم‌ترین منبع علم پیامبران، وحی تشریعی، و مهم‌ترین منبع علم امامان، نیز وحی تسدیدی است. امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

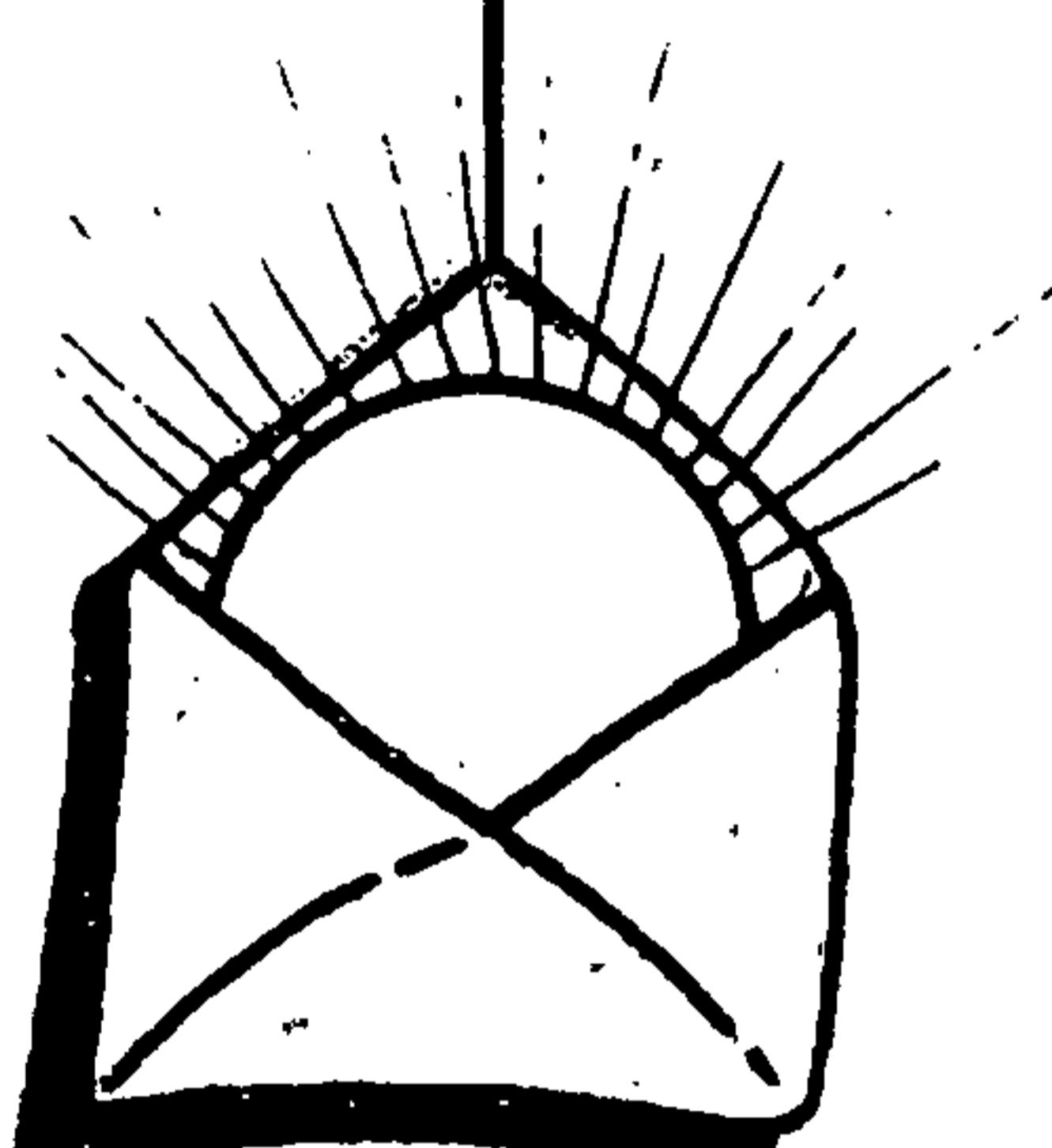
«أَمَا الْحادِثُ فَقَدْ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا»^۶.

قسمت اعظم علم ائمه (ع)، از الهام تغذیه می‌شود که بهترین دانش آنان نیز هست.

با این بیان، معرفت و شناخت، سه راه مهم و حیاتی دارد و در این میان، برخی از حقایق در عالم وجود هستند که از هر سه طریق تغذیه می‌کنند و هر سه منبع، گواه آن است و بر آن دلالت می‌کند. از جمله‌ی آن مسائل، مهدویت است. امام مهدی (علیه السلام) حقیقتی است قرآنی و عرفانی و برهانی که قرآن و برهان و عرفان در اثبات و معرفی اش، همراه و همگام‌اند و این، حکایت از عمق و اصالت آن دارد. به فضل خدای متعال، در این نوشتار، امام مهدی (علیه السلام) را از نظر وحی و قرآن بررسی نموده و نگاه به مهدی (علیه السلام) از نظر فلسفه و برهان و کشف و عرفان را به آینده موقول می‌نماییم.

امام مهدی (ع) از منظر قرآن

قبل از بررسی امام مهدی از منظر قرآن، نکاتی باید تحقیق و روشن شود تا جای هیچ گونه شک و شبیه‌ای باقی نماند. سؤال اول، این است که «منتظر از طرح یک مسئله در قرآن



انتظار

۳۲

فصل / شعبه‌ی ششم / متن

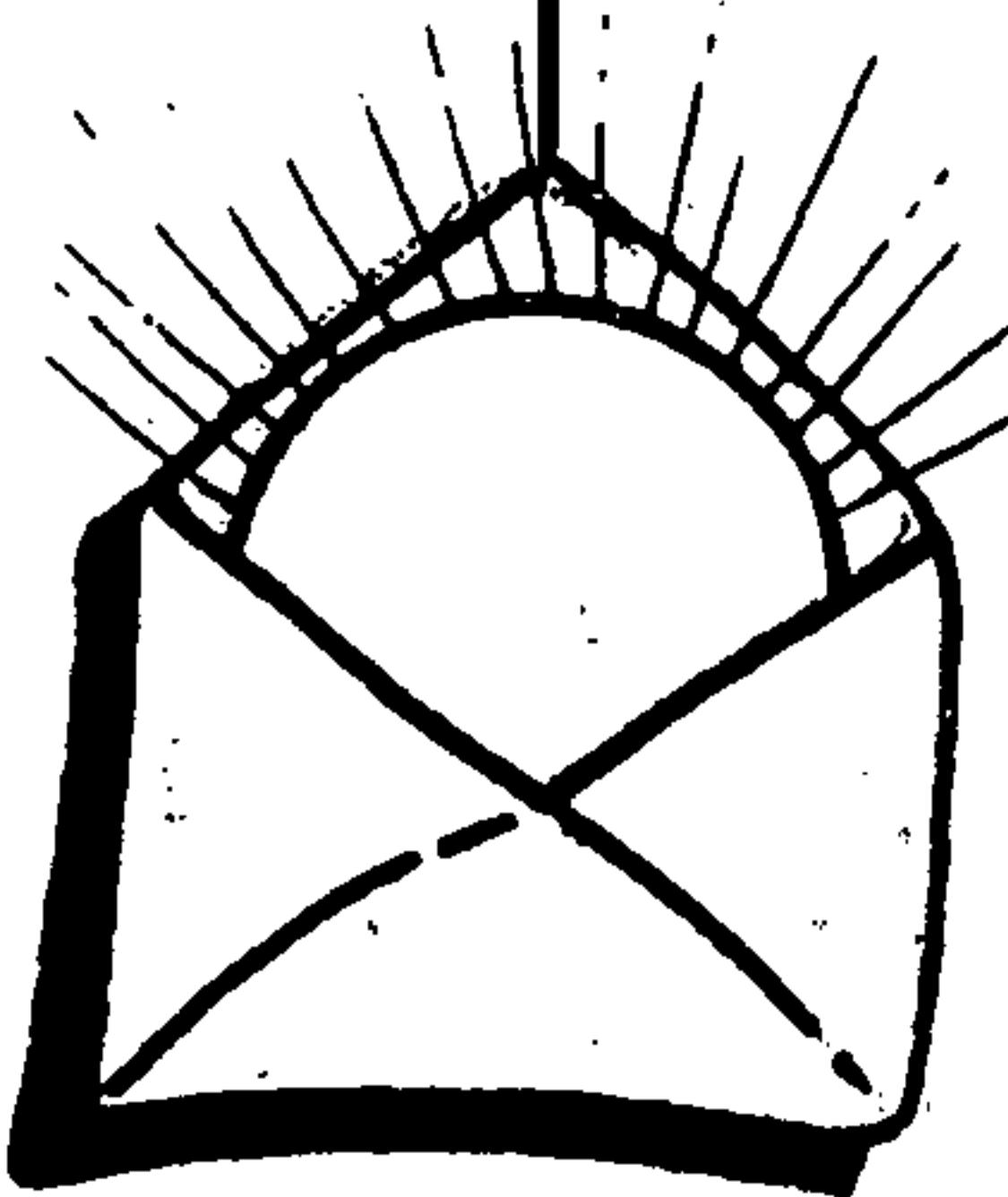
چیست؟» و «اساساً، چه موضوعاتی را قرآن طرح نموده است؟» و «میزان و ملاک برای انتساب مطلبی به قرآن چیست؟ آیا باید رفت و قرآن را از صفحه‌ی اوّل تا آخر ورق زد و هر جا به نامی تصريح شده بود، گفت، این موضوع، طرح شده و اگر آیه‌ای و لفظی به مطلبی، تصريح در عبارت و الفاظ نداشت بگوییم چنین موضوعی در قرآن نیست؟» و اصولاً «گستره‌ی قرآن تا کجا است؟» و «آیا فقط شامل تنزیل می‌شود و تأویل از دایره‌ی قرآن بیرون است؟» و «آیا همه‌ی مطالبی که برای هدایت بشری تا همیشه‌ی تاریخ لازم است، در همین الفاظ و تنزیل قرآن وجود دارد یا این که قرآن، مجموعه‌ای از ظاهر الفاظ تنزیل و بطون و تأویل‌هایی است که این مجموعه، رطب و یابسن هدایت بشری را تأمین می‌کند و هیچ امری را فرو نمی‌گذارد؟».

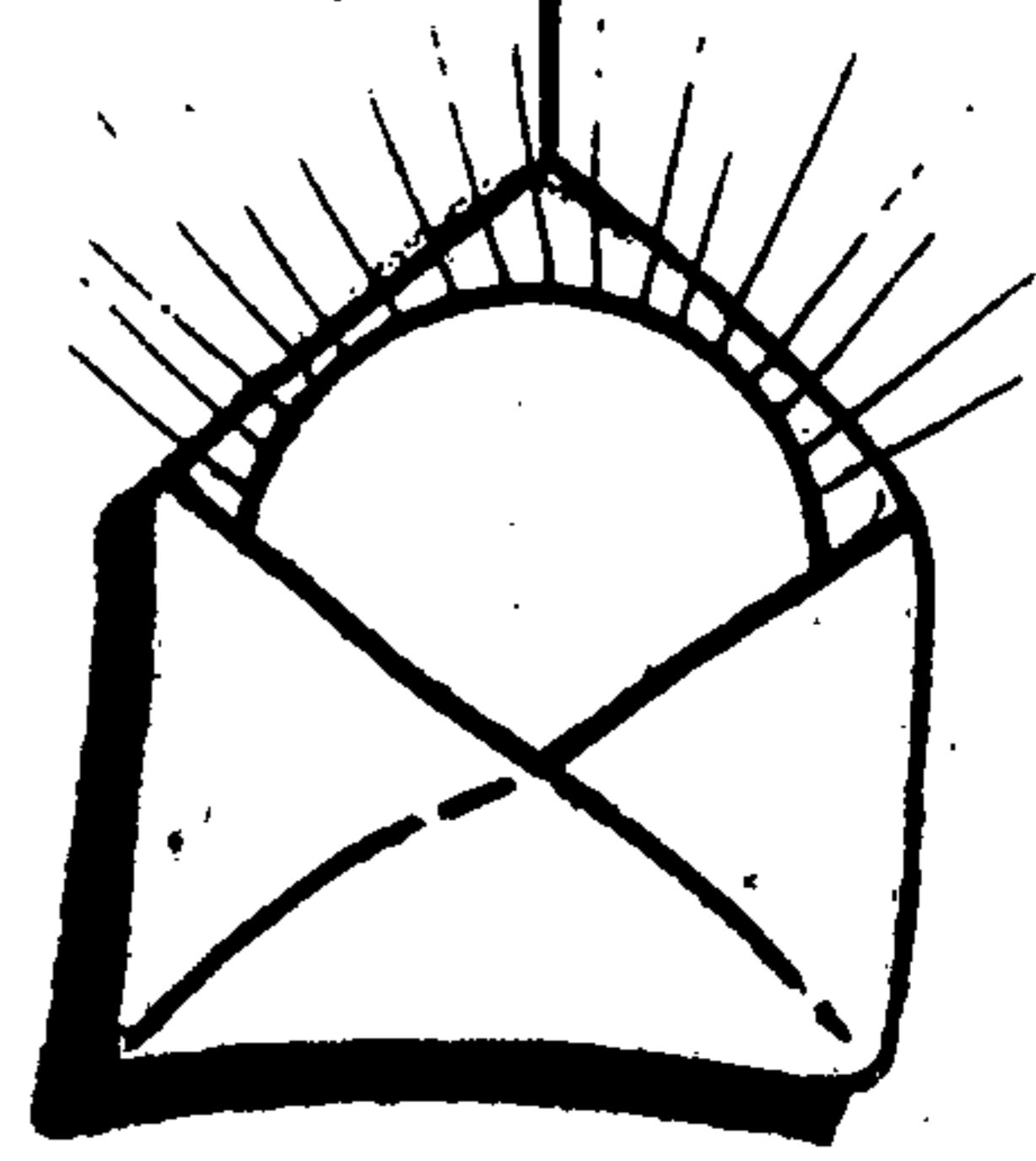
سخن از جامعیت قرآن - لااقل در حوزه‌ی هدایت بشری - امری است که مفسران و دانشمندان با استناد به خود قرآن و البته به اعتضاد عقل و نقل، آن را طرح نموده‌اند. قرآن مجید می‌فرماید: «و نزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۷ خود را این گونه توصیف می‌کند که کتاب تبیان و هدایت است. تبیان صفت عام و فراگیرش می‌باشد کتابی که برای هدایت همه انسانها در همه زمانها، نازل شده شائش این است و باید این گونه باشد که «بیان کل شی» را عهده دار باشد البته واضح است که مراد از «کل شی» همه چیزهایی است که به امر هدایت بشری که رسالت قرآن است، بر می‌گردد و قرآن مسائله‌ای را در حوزه‌ی هدایت بشری فروگذار نکرده است. علاوه بر بیان، که صفت عام قرآن است هدایت هم صفت خاص آن است، کسانی که بعد از «تبیین حق» سرتسلیم فرود آورند آنها را به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

۳۰۳

مرحوم علامه طباطبایی نکته‌ای را از این عقیده‌ی مفسران، استفاده کرده است که اگر قرآن «تبیان کل شی» باشد و بخواهد مقاصد خود را از طریق دلالت لفظیه بر ساند ما فقط کلیاتی را از قرآن مجید استفاده می‌کنیم در صورتی که روایات ما دلالت دارند که «علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن»، در قرآن مجید هست، اگر روایات را بپذیریم ناگزیر باید معتقد شد که تبیان بودن قرآن را باید فراتر از دلالت الفاظ آن جست و سراغ اشاراتی رفت که برای اهلش - «راسخون فی العلم» - اسرار و گنجینه‌هارا هویدامی سازد که فهم عرفی بدان دست نمی‌یابد.^۸ قرآن، برای تبیین و اثبات مدعای «تبیان کل شی» بودن راهکارهایی را بیان می‌کند. ما، به دو نکته‌ی اساسی و حیاتی اشاره می‌کنیم که قرآن، در پرتو این دونکته، جامعیت و کمال خود را می‌یابد و حیات و بالندگی خویش را برای تمامی اعصار تضمین می‌کند.

الف) تأویل و تفسیر؛ بحث تأویل و تفسیر، از مباحث مهم علوم قرآنی است. گرچه تعاریف و تحلیل‌های متنوعی از سوی دانشمندان درباره‌ی آن ارائه شده، که مجال طرح و نقد آن اینجا نیست لکن ما به مقتضای بحث خود، تحلیل و تعریفی را که برای فهم این نوشتار، ضروری است، بیان می‌کنیم.





نظر

التفسير كشف القناع عن اللفظ المشكل؛ تفسير، نقاب برگرفتن از چهرهٔ الفاظ مشکل است. در این بیان، تفسیر، مربوط به ظهر قرآن می‌شود و همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ما في القرآن إلا ولها ظهر وبطن»، هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر آن که ظهر و بطنی دارد و در این نگاه، تأویل به معنای بطن قرآن است که تأویل، دلالت درونی قرآن را می‌رساند، در مقابل دلالت ظاهری و برونی قرآن که از آن به ظهر تعبیر می‌شود. لذا با این نگاه، تمامی آیات قرآن، بطن دارند، نه این که بطون، مخصوصاً آیات متشابه باشد.^۹

ظهور و تنزيل قرآن، ناظر به شأن نزول است و گاهی جنبهٔ خصوصی می‌یابد. ولی بطن قرآن، که دلالت باطنی آن است باقطع نظر از قرائين موجود، برداشت‌های کلی است که از متن قرآن به دست می‌آید و همه جانبه و جهان شمول است، لذا پیوسته مانند جريان آفتاب و ماه، در جريان است.^{۱۰}

لذا وقتی از امام باقر (عليه السلام) پرسیدند: «مقصود از ظهر و بطن چیست؟»، فرمود: ظهره تنزيله وبطنه تأويله منه ما قد مضى ومنه مالم يكن يجري كما تجري الشمس والقمر.^{۱۱} بر اين اساس، می‌توان گفت، جامعيت و کمال وبالندگی و حیات جادوانهٔ قرآن - که در روایت، به «جريان» تعبیر شده - در گرو تأویل آن است که روز به روز در جريان است و اگر بنا بود به ظاهر قرآن اکتفا شود و تمام آیات ناظر به وقایع خصوصی و منحصر در همان جريانات بشود، زمان، باعث کهنگی و عامل فرسودگی قرآن می‌شد.

«این همان برداشت‌های کلی و همه جانبه است که از متن قرآن، با دور داشتن قرائين خصوصی، به دست می‌آید و قابل تطبیق بر زمان و مکان‌های مختلف و مناسب، است. اگر چنین نبود، هر آینه، قرآن، از استفاده‌ی دائمی ساقط می‌گردید. این برداشت‌های جهان شمول است که تداوم قرآن را برای همیشه تضمین می‌کند و آن را همواره، زنده و جاوید نگاه می‌دارد.»^{۱۲}

بنابراین، وقتی مطلبی به قرآن نسبت داده می‌شود، لازم نیست که حتماً در ظاهر الفاظ آن گنجیده باشد تا چنین نسبتی صحیح باشد و تمام تأویلاتی که البته از ناحیهٔ راسخون در علم و آگاهان به تأویل کتاب، بیان شده است، جزء گسترهٔ قرآن است.

ب) شخصیت پیامبر (عليه السلام): نکته‌ی دیگری که در بحث «طرح در قرآن» باید بررسی و تبیین شود، شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) در بیان کتاب خدا است. ادعای جامعيت و کمال قرآن همان‌طور که گذشت، با انحصار قرآن در تنزيل و ظواهر الفاظ، قابل اثبات نیست، نیز این ادعا بدون حضور و نقش آفرینی شخصیت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) ناتمام است؛ چرا که بسیاری از احکام، فقط، به نحو کلی بیان شده و

تفصیل آن بر عهده‌ی نبی قرار گرفته است. این نص قرآن است که:

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتَبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ» [نحل: ٤٤]

و ماقرآن را بروز نازل کردیم تا تو برای مردم آن را تبیین کنی.

این آیه شریف، نقش شخصیت باعظمت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) را در تبیین قرآن، به خوبی معرفی می‌کند.

مرحوم علامه طباطبائی، در تفسیر این آیه می‌گوید:

«وَفِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ عَلَى حِجَّةِ قَوْلِ النَّبِيِّ فِي بَيَانِ الْآيَاتِ الْقَرآنِيَّةِ، وَأَمَّا مَا ذُكِرَهُ بَعْضُهُمْ أَنَّ ذَلِكَ فِي غَيْرِ النَّصِّ وَالظَّاهِرِ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ، أَوْ فِيمَا يَرْجِعُ إِلَى أَسْرَارِ كَلَامِ اللَّهِ وَمَا فِيهِ مِنِ التَّأْوِيلِ، فَمَمَّا لَا يَنْبَغِي أَنْ يُصْفَى إِلَيْهِ.»^{۱۳}

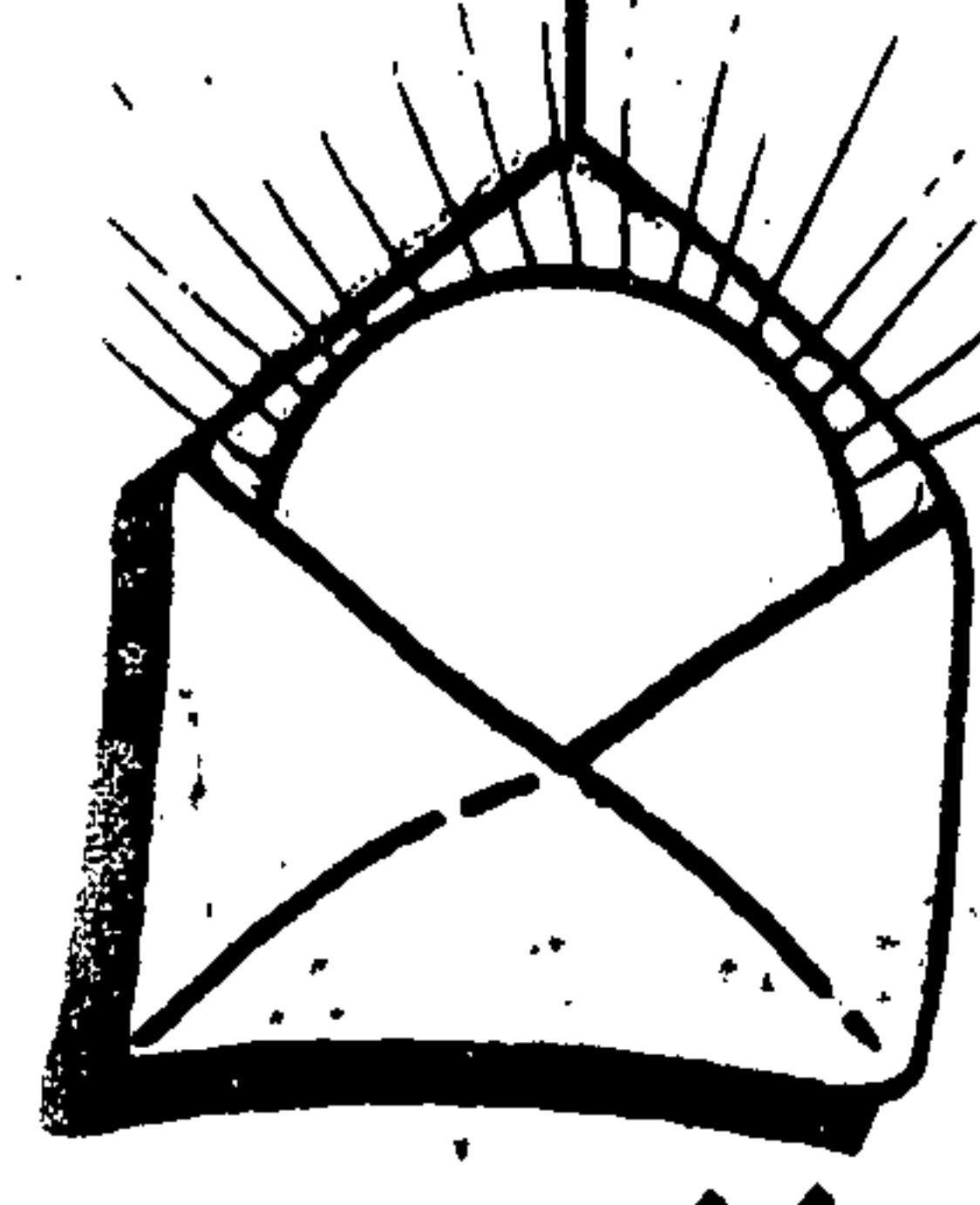
ایه بر حجیت قول پیامبر در بیان آیات قرآنی، دلالت دارد. باید دید بیان پیامبر در چه حوزه‌ای از آیات حجیت دارد؟ آیا پیامبر فقط مشابهات را باید بیان کند و اگر در نصوص بیانی داشت حجیت ندارد؟ علامه، تصریح می‌کند که بیان پیامبر، در همه‌ی حوزه‌های قرآنی، اعم از نص و ظاهر و مشابه و تأویل آیات، حجیت دارد و کسانی که این سخنان و تفصیل‌ها را بیان کرده‌اند، حرف‌شان با آیه‌ی قرآن ناسازگار است. ظاهر آیه، همه‌ی موارد را در بر می‌گیرد.

بر این اساس، نیز باید گفت، برخی از حقایق قرآن، در ظاهر الفاظ آن نیامده و وظیفه‌ی بیان شدن‌اش، بر عهده‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) قرار گرفته است، و به حکم آیه‌ی شریف «مَا يَنْطَقُ عَنِ الْهُوَيْ أَنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^{۱۴} حقایقی که در سخنان پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) برای تبیین قرآن و هدایت امت، مطرح شده نیز حقایقی قرآنی است. علاوه بر آن، در این حکم، ائمه‌ی معصوم (علیهم السلام) نیز با پیامبر شریک‌اند و طبق روایات صحیح نبوی، اهل بیت عصمت و طهارت، این شان را بر عهده دارند. علامه طباطبائی این واقعیت را چنین مطرح کرده است:

«هذا في نفس بيانيه، ويتحقق به بيان أهل بيته لحديث الثقلين المتواتر وغيره»^{۱۵}.

این نکته را از آیات دیگر قرآن نیز می‌توان استنباط کرد. می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ أَنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [نحل: ٤٣] امام رضا (علیه السلام) فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْؤُلُونَ»^{۱۶}. در تفاسیر دوازده گانه اهل سنت، از ابن عباس نقل شده که: «وَهُوَ مُحَمَّدٌ وَعَلَىٰ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحَسِينِ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَالْعُقْلِ وَالْبَيَانِ»^{۱۷}.

راز و رمز حیات و جامعیت قرآن را در همراهی اش باعتربت باید جست و این گونه است که قرآن، در کنار معصوم، عامل هدایت و مانع از ضلالت است. قرآن، در کنار تبیین معصوم،



برای همیشه، هادی است.

تاکنون، این دو نکته روشن شد که قرآن، جامع و اعم از ظهر و بطن و تفسیر و تأویل می باشد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ هُدی (علیهم السلام) در تبیین قرآن، نقش مهمی دارند و نه تنها در حوزهٔ متشابهات که در حوزهٔ ظواهر و نصوص نیز بیان آن‌ها حاجیت دارد. لذا با این مقدمات، به این نتیجه رسیدیم که بحث «مهدی (علیه السلام) در قرآن» را باید فراتراز از ظواهر الفاظ جست و به صرف این که نام مبارک «مهدی» در قرآن ذکر نشده، نباید گفت، قرآن، از حقیقت مهدویت خالی است و مهدویت، ریشه در قرآن ندارد.

سؤال دیگری که قبل از پیگیری بحث «مهدویت در قرآن» لازم است بررسی شود، این است که با همهٔ این تفاصیل، «چرا نام مهدی (عج) به صراحة، در قرآن نیامده تا جلوی انکار خیلی‌ها، گرفته شود؟»، «آیا اگر نام مهدی (عج) ذکر می‌شد، انقیاد و قبول مردم بهتر نبود؟». چنان‌که شبیه همین سؤال را، دربارهٔ ولایت مولا علی (علیه السلام) مطرح می‌کنند.

در جواب، باید گفت، قرآن، برای معرفی شخصیت‌ها، به مقتضای حکمت و بلاغت، از سه راه استفاده کرده است: ۱. معرفی با اسم، اولین راه، این است که شخصیت مورد نظر را با اسم معرفی و مطرح می‌کند که نمونه‌هایی در قرآن وجود دارد از جمله: (وما محمد الرسول قد خلت من قبله الرسل) [آل عمران: ۱۴۴] محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست جز پیامبری که قبل از او نیز پیامبرانی بوده‌اند. یا در سوره صاف نقل بشارت می‌کند که: «ومبشرًا برسول يأتى

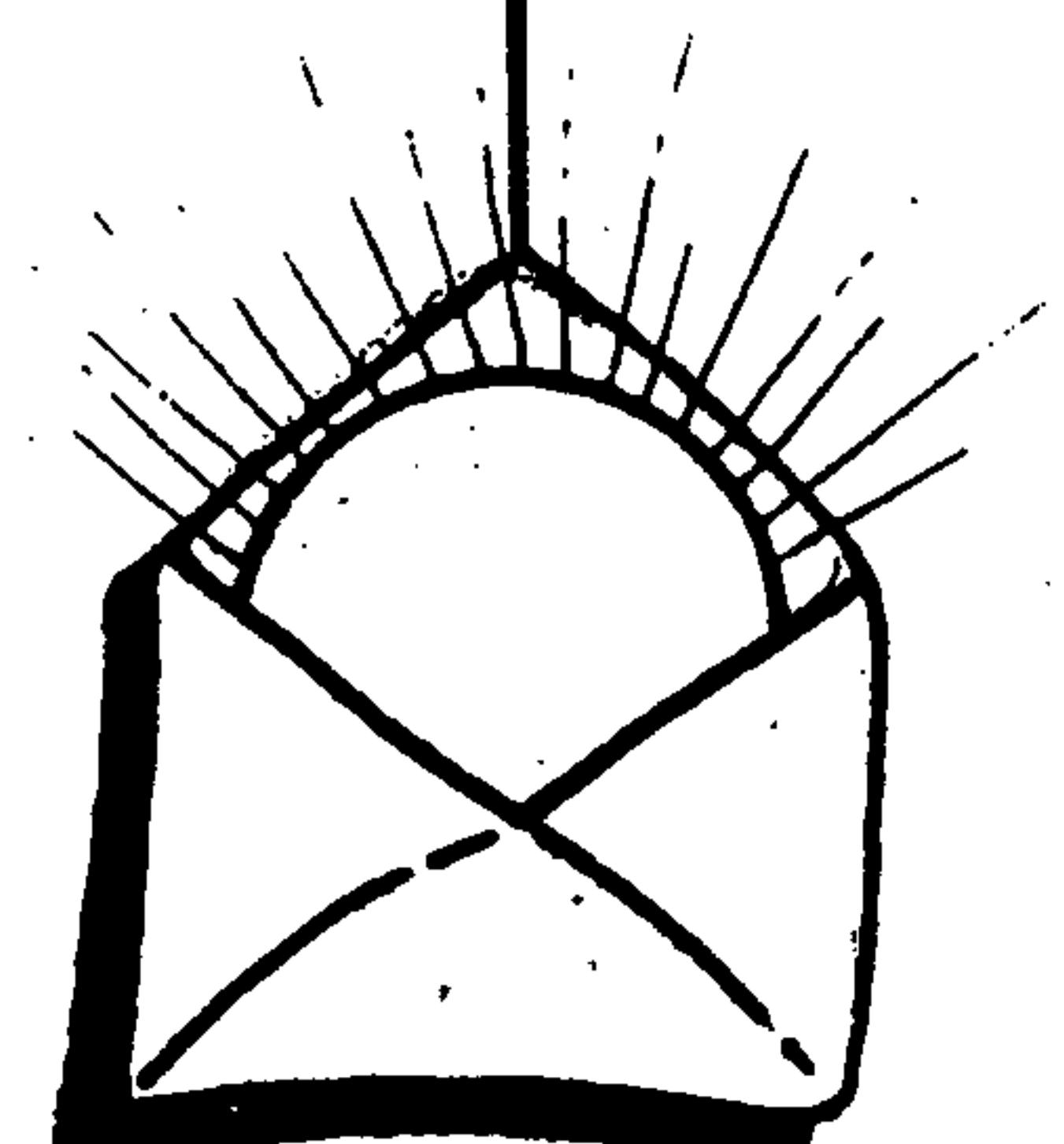
أنظار من بعدى اسمه أَحْمَد» [صف: ۶]

۳۰۶

شمارهٔ ششم / زمستان ۱۴

۲. معرفی با عدد، شیوهٔ دوم، معرفی با عدد و تعداد است که قرآن نقبای بنی اسرائیل را این گونه معرفی کرده. «وبعثنا منهم اثنى عشر نقيباً» [مائده: ۱۲] و همچنین گروهی که حضرت موسی برگزید تابه کوه طور ببرد را با عدد معرفی نموده است، «واختار موسى قومه سبعين رجلاً» [اعراف: ۱۵۵] ۳. معرفی با صفت و ویژگی، شیوهٔ سوم معرفی با صفات و خصایص است که در قرآن نمونه‌هایی دارد از جمله پیامبر اکرم (ص) را به این شیوه نیز معرفی کرده است: «الذين يتبعون الرسول النبي الأمي... يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث...» [اعراف: ۱۵۷] در معرفی ولی مؤمنین نیز از این طریق استفاده کرده است: «إِنَّمَا وَلِيَّكُم اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَ اللَّهِ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [مائده: ۵۵]

معرفی با صفت، بهترین راه معرفی است. این نوع معرفی است، که راه را برسود جویان می‌بندد زیرا، نام قلّابی می‌توان درست کرد، اما تخلّق به صفات، کار آسانی نیست، و قابل جعل نمی‌باشد. لذا می‌بینیم در جریان طالوت، خدای متعال، بعد از آن که او زا به اسم معرفی می‌کند، بلافاصله بعد از معرفی با اسم، وی را با صفات و نشانه نیز معرفی می‌کند تا جلوی



هرگونه اشتباه احتمالی گرفته شود. بعد از آن که می فرماید، «اَنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالِوتَ مَلِكًا»، می فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ أَنْ آيَةً مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتَ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ» [بقره: ۲۴۸]^{۱۷}

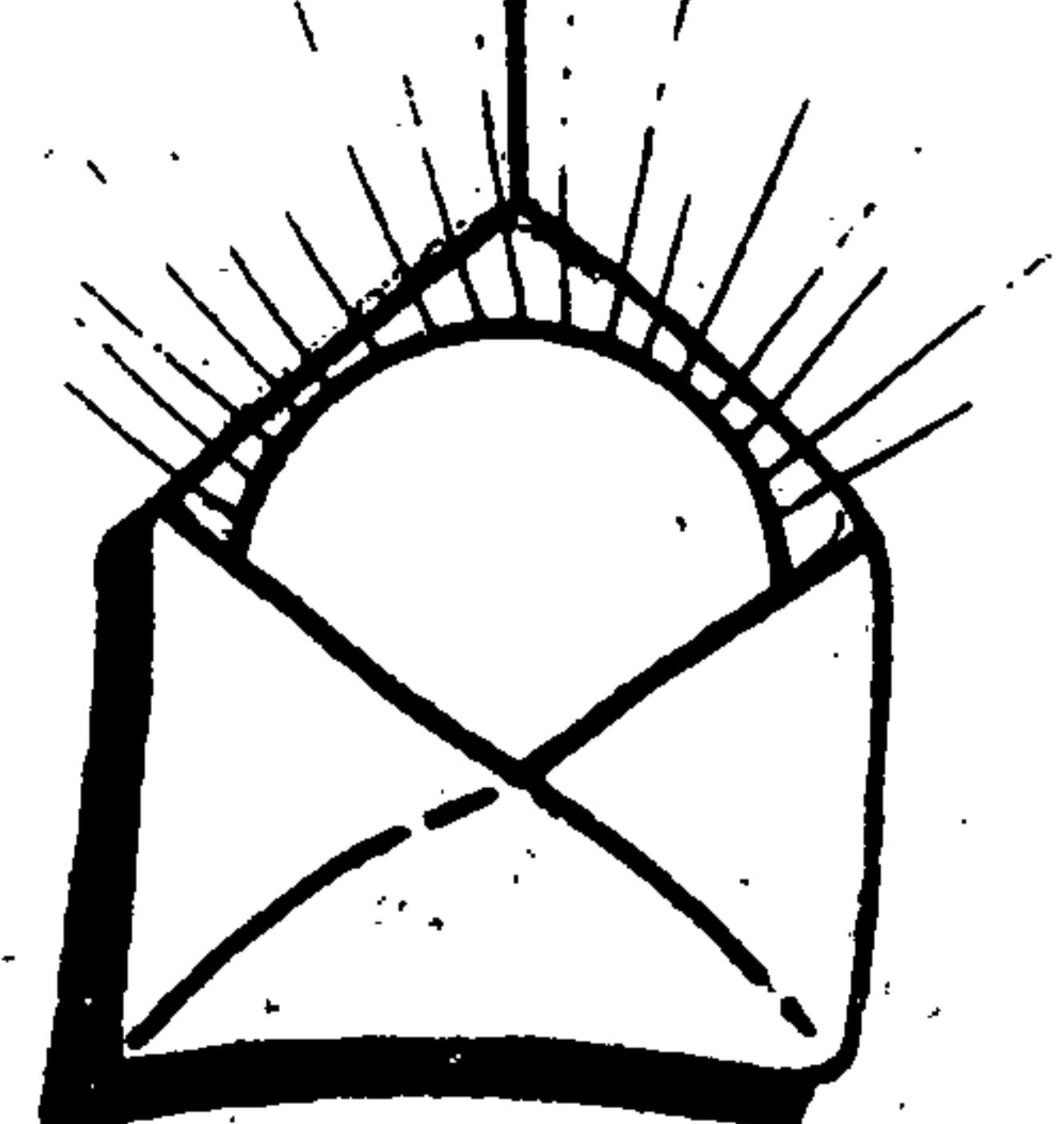
اکنون این نکته روشن می شود که چرا حضرت مهدی (علیه السلام) به نام در قرآن معرفی نشد زیرا اولاً تنهاراًه معرفی این نیست و حضرت از راه های دیگر (معرفی با صفات) معرفی شده است و قرآن به طرق دیگر به وجودش و حکومت جهانی او اشاره نموده است (آیه ۱۰۶ سوره انبیاء) و ثانیاً: مصالحی در کار بوده که حضرات معصومین به نام ذکر نشوند که از این میان محفوظ ماندن قرآن از تحریف را می توان نام برد، درست همان علتی که ایجاب کرد آیه اکمال دین در بین آیات تحریم خبائث و آیه تطهیر در بین آیه نساء النبی قرار گیرد تا ضمن ابلاغ پیام به همه حق جویان مانع از دست بردن در قرآن نیز بشود، چه کسی می توانست تصمیم کند کسانی که به پیامبر عظیم الشأن اسلام به خاطر تصمیم به معرفی علی (علیه السلام) به امامت، اهانت و جسارت نمودند،^{۱۸} اگر تصریح به اسم آن حضرت می شد به قرآن نیز جسارت نمی کردند. مضافاً بر این که اگر کسی، حق رانخواه پذیرد، معرفی با اسم رانیز نمی پذیرد و هزار و یک بهانه‌ی واهمی و توجیه ناصواب، می آورد. قرآن، این حقیقت را به همه‌ی ما گوشزد می کند که اهل کتاب، پیامبر را به خوبی می شناختند، چنانکه بچه‌ی خود را می شناختند و در انجیل آنان پیامبر ختمی با اسم نیز معرفی شده بود اما هنگامی که پیامبر عظیم الشان را دیدند که هم با صفات هم با اسم برای شان شناخته شده بود، باز هم انکار کردند و نپذیرفتند: «فَلَمَا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» [بقره، ۸۹].

این که معرفی با اسم تنها راه معرفی نیست و هم این که مصالحی برای عدم تصریح به اسم وجود داشته و ثالثاً معرفی با اسم هم اگر می شد چنانکه سابقه دارد اهل عناد و لجاج نمی پذیرفتند، از جمله عواملی است که به نام حضرت تصریح نشده است. با این تفاصیل، بحث «مهدویت در قرآن» را، با حفظ این نکته که در این بررسی، هدف ارائه نمونه‌هایی از آیات قرآن برای اثبات این که مهدویت ریشه در قرآن دارد، می باشد، در سه حوزه پی می گیریم:

۱. اصل وجود و ضرورت امام در هر زمانی؛ ۲. غیبت حضرت؛ ۳. حکومت آرمانی و جهانی مستضعفین به رهبری امام مهدی (علیه السلام).

یکم - اثبات وجود امام زمان (عج)

یکی از مباحث مهم در حوزه‌ی مهدویت، اثبات وجود امام زمان (علیه السلام) است. این نکته، بسیار مهم



وزیر بنایی است. اساس حرکت تحریکی مخالفان نیز برای ایجاد شباهه و شک در این رکن است و در روایات مانیز اشاره شده است که طول غیبت حضرت، باعث به وجود آمدن شک و شباهه در قلوب افراد متزلزل می‌شود تا آن جا که عده‌ای می‌گویند، اصلاً امامی نیست و چنین فردی متولد نشده است! لذا اثبات وجود امام و بلکه اثبات اضطرار به او، نکته‌ی مهمی است که در حوزه‌ی مهدی پژوهی، نقش بسزایی دارد.

راه‌های اثبات وجود امام، متعدد و مختلف است، در هر حوزه بحثی با همان زیان این استدلالها بررسی می‌شود تاریخ، عقل و تجربه و کشف، برای خود طرق خاصی دارند اما در این شماره، راه اثبات امام مهدی (علیه السلام) از نظر قرآن و وحی را پی می‌گیریم. قرآن مجید، این حقیقت را که هر زمانی، امامی الهی برای مردم وجود دارد، و جریان هدایت، اضطرار به وجودش دارد. به بیان‌های مختلف، طرح کرده است. فهم این نکته، محتاج آن است که نخست، تعریف امام از دیدگاه قرآن برای مان روش شود. امامت، از نظر قرآن، تحلیل و تبیین خاصی دارد و با آن‌چه در عرف مردم و حتی عرف متكلمان مطرح است، فرق می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید: «وَاذَا ابْتَلَى ابْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلْمَاتٍ فَاتَّهُنْ قَالَ انِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ أَمَاماً قَالَ وَمِنْ ذَرِيَتِي قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدَى الظَّالِمِينَ» [بقره: ۱۲۴] مرحوم علامه طباطبائی (ره) می‌گوید:

«الإمام هو الذي يقتدي ويأتمم به الناس، إماماً أى مقتدى يقتدى بـك الناس و يتبعونك
في أقوالك وأفعالك؛

امام، کسی است که مردم به او اقتداء کنند و در افعال و اقوال، از او پیروی می‌کنند.»

برخی از مفسران گفته‌اند: «مراد از «اماماً» همان نبوت است؛ لأن النبي يقتدي به أمهته في دينهم». ایشان می‌گوید: این سخن مفسران، ناصواب است. به دو دلیل: نخست آن که «اماماً» مفعول دوم برای عامل اش هست و اسم فاعل، اگر به معنای ماضی باشد، عمل نمی‌کند و باید معنای حال و استقبال باشد تا بتواند عمل کند و دیگر آن که این سخن خدا به ابراهیم، وحی است و وحی، متفق بر نبوت است. پس قبل از مفتخر شدن به مقام امامت، نبوت را دارابوده است و این مقام به معنای نبوت نمی‌تواند باشد.

دوم آن که این جریان، در او اخر عمر حضرت ابراهیم بوده و قبل از آن، ایشان، پیامبر مرسل بوده که ملائکه در مسیرشان برای هلاکت قوم لوط بر او نازل شده بودند و به او بشارت داده بودند. پس قبل از آن که امام باشد، پیامبر بوده و امامت اش غیر نبوت است.

شاهد سخن اینجا است که علامه می‌گوید، منشأ این گونه تفاسیر نامرboط، عدم فهم صحیح امامت از منظر قرآن است که گروهی، آن را به «نبوت» و برخی به «مطاع بودن» و عده‌ای، به معنای «خلافت و وصایت و ریاست امور دین و دنیا» تفسیر کرده‌اند. این‌ها، تعریف

دقیق امامت نیست. «فلمعنی الامامة حقيقة وراء هذه الحقائق و الذي نجده في كلامه تعالى انه كلما تعرض لمعنى الامامة تعرض معها للهداية»؛

امامت، حقیقتی فراتر از این گونه تفاسیر است. در منطق قرآن، هر جامات طرح شده، در کنارش، هدایت هم مطرح است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئمَّةً يَهْدِونَ بِأَمْرِنَا» [آنبا: ۷۳] «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئمَّةً يَهْدِونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَوْقِنُونَ» [سجده: ۲۴]

امامت با هدایت توصیف گشته، آن هم نه مطلق هدایت، بل هدایتی که به «امر الله» است. «امر الله» خود، حقیقتی است که کریمه‌ی (انما أمره اذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون) [یس: ۸۲] یا کریمه‌ی (وما أمرنا الا واحدة) [قمر: ۵۰]، پرده از آن بر می‌دارد.^{۲۱}

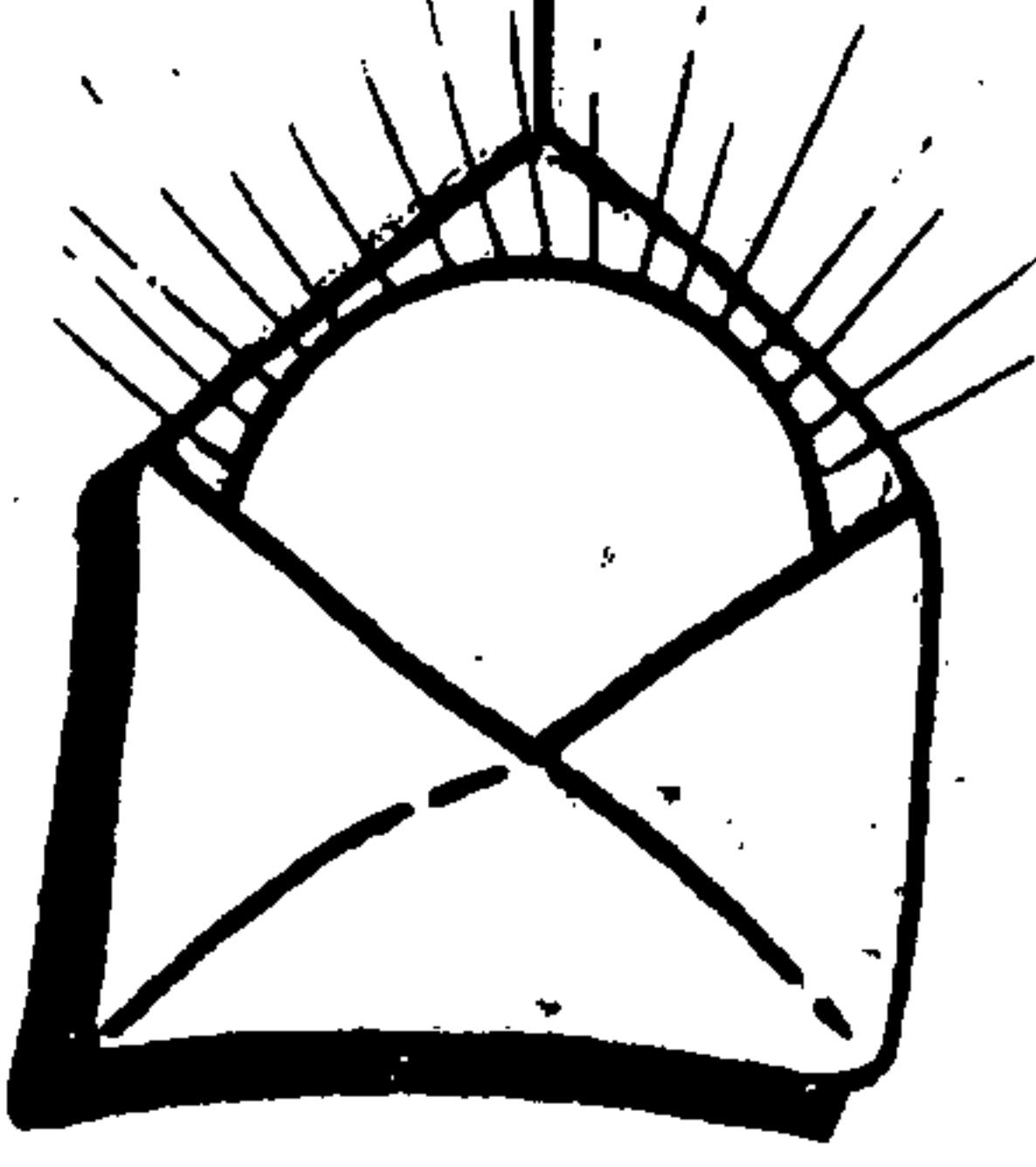
«عالم امر» در برابر «عالیم خلق» است و عالم خلق، عبارهٔ اخراجی عالم ملکوت و ناسوت، می‌باشد، عالم امر و یا ملکوت، از قیود زمان و مکان، مبرا، و خالی از تبدیل و تغییر است و همان وجه الهی عالم است در قبال وجه خلقی و ملکی عالم که طرف دیگر آن است و تغییر و تدریج در آن راه دارد.

با این سخن، «امام» هادی است که جهان انسانی را با امر ملکوتی، هدایت می‌کند. باطن این گوهر، ولایت بر مردم است و بر این اساس هدایت امام هم به گونه‌ی ایصال به مطلوب می‌شود، نه ارائه‌ی طریق؛ زیرا، آن، شأن انبیا و رسولان و همه‌ی مؤمنان است که با موعظه‌ی حسنه راه رانشان می‌دهند.

و آن چه آنان را به این مقام والا می‌رساند، او لا، صبر در امتحانات و ابتلائات، و ثانیاً، یقینی است که به آنان افاضه شده است. در آیه‌ی هفتاد و پنج سوره‌ی انعام می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ نَرِى إِبْرَاهِيمَ مُلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقَنِينَ».

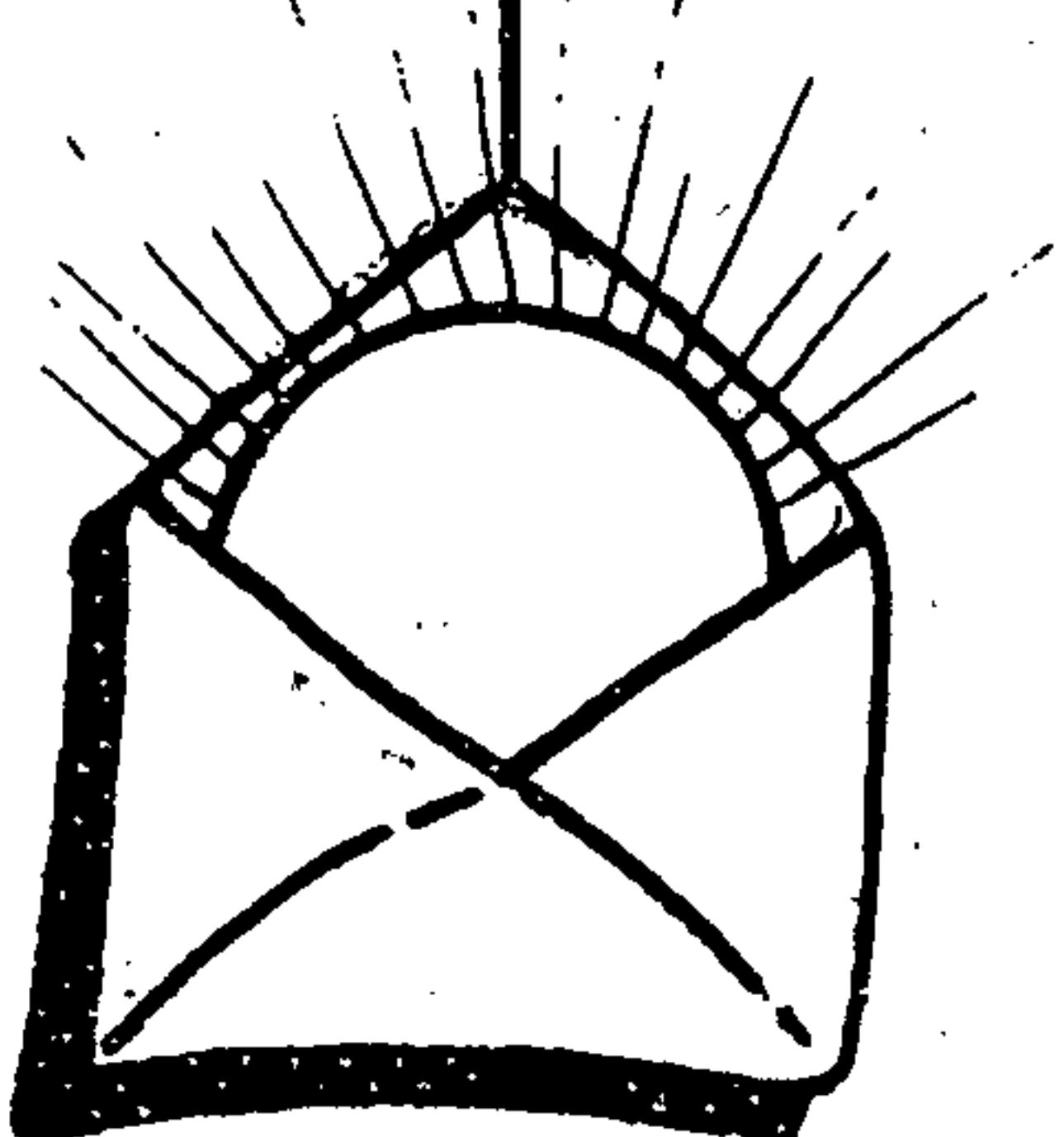
ارائه‌ی ملکوت به حضرت ابراهیم (علیه السلام)، مقدمه برای افاضه‌ی یقین به او بود. یقین نیز از مشاهده‌ی عالم ملکوت جدا نیست. بنابراین، امام، باید انسانی باشد که به مرحله‌ی یقین بر سر و عالم ملکوت که همان «امر» و باطن هستی، است برای او مکشوف است. «يَهْدِونَ بِأَمْرِنَا» دلالت می‌کند که هر چه بدان هدایت تعلق می‌گیرد (قلوب و اعمال بندگان) حقیقت و باطن اش برای امام هست و تمام هستی برای امام حاضر است و او به هر دو راه خیر و شر، مهیمن است.^{۲۲}

عظمت وجودی امام و نقش آفرینی او در هستی و هدایت ممتازی که برای بشریت دارد، در قرآن، چنین بیان شده است، و این گونه است که قدر و مقام امامت و برتری اش حتی بر مقام نبوت و رسالت، هویدا می‌شود که پیامبر مرسلي چون ابراهیم، در آخر عمر خود، به این مرتبه، که با مشاهده‌ی ملکوت آسمان‌ها و تحصیل یقین برای اش حاصل شده، مفتخر می‌گردد. در یک کلام، امام، از منظر قرآن کاروان سالار هستی است که کاروان بشری را در ظاهر



نظریه

۳۰۹



نظرار

دُنْيَا وَ بَاطِنُ آن، بِهِ سُوَى مِبْدأَ آفْرِينَش، سُوقٌ مَّى دَهَدَد. در قیامت - که عرصه‌ی ظهور و تجلی این دنیا است - این قیادت و سوق دهی، چنین تمثیل می‌یابد که قرآن می‌فرماید: «یوم ندعوكُلَّ أَنَاسَ بِأَمَاهِم» [اسراء: ۷۱] روزی که هر گروهی را به امامشان می‌خواینم.

با این فهم و برداشت از معنا و حقیقت امامت، که نقش^۱ او بسیار فراتراز «ارائه‌ی طریق» است گرچه آن رانیز داراست، به پیوستگی این جریان ولزوم آن، انسان رهنمون می‌شود. در جریان هدایت، قدم اول ارائه‌ی طریق و تبیین «رشد» از «غی» است، که این گام اول را رسول بر می‌دارد «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» [مائده: ۹۹] رسول ارائه‌ی طریق می‌کند و به مقتضای وظیفه رسالی خویش، که مصیططر بر انسان نیست و با چراغ آموزش، انسانهای مختار را آگاهی می‌دهد. آگاهی بخشیدن در کنار آزادی انسان، شأن رسولان است و عالمان نیز در این شأن، وارثان انبیا‌اند که شأن هدایتگری و ارائه طریق و تبیین رشد از غی را برعهده می‌گیرند تا اینجا، انسان آزاد به «تجدین» و «رشد» و «غی» آگاه شد و مرحله و گام بعدی هدایت برای کسانی که مسیر رشد را برجذیده‌اند به گونه‌ای دیگر خواهد بود. کسانی که ایمان به رشد و کفر به طاغوت و غی پیدا کردند تحت ولايت الهی قرار می‌گیرند که او ولی مؤمنین است. امام که مظهر این ولايت است عهده دار کاروان سالاری جامعه دینی و پیروان رشد و کافران به طاغوت، می‌باشد و هدایت او سوق این جریان به صراط مستقیم و ایصال آنان به حقیقت است که قیامت عرصه تجلی این سوق است، لذا رسول به مقتضای رسالت، تبیین می‌کند و امام به مقتضای ولايت و امامت، هدایت ایصالی دارد. هر چند مسلم است که اولاً هر دو شأن برای امام محفوظ است، امام هم نقش تبیین و هم نقش ایصال را برعهده دارد کما این که برخی از پیامبران به مقام امامت نیز مفتخر بودند.

و ثانیاً: هدایت ایصالی منافاتی با اراده انسانها ندارد، که در طول آن قرار می‌گیرد. چرا که

«الذين اهتدوا زادهم هدى» [محمد: ۱۷]

«کسانی که هدایت را برجذیدند، هدایتشان را افزون می‌کند.»

بر این اساس علامه طباطبائی، نتیجه‌ای را که بر مباحث گذشته‌ی خویش مترتّب می‌کند، چنین بیان می‌نماید:

«فَالاَمَامُ هُوَ الَّذِي يَسْوَقُ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ يَوْمَ تَبَلِّى السَّرَّائِرُ كَمَا أَنَّهُ يَسْوَقُهُمُ إِلَيْهِ فَيُظَاهِرُ هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ بَاطِنَهَا، وَالآيَةُ مَعَ ذَلِكَ تَفِيدُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْلُو عَنْهُ زَمَانٌ مِّنَ الْأَزْمَنَةِ وَعَصْرٍ مِّنَ الْأَعْصَارِ لِمَكَانٍ قَوْلَهُ تَعَالَى «كُلُّ أَنَاسٍ»؛^{۲۲}

بر این اساس، امام، آن شخصیتی است که مردم را در روز قیامت به سوی خدا سوق می‌دهد، همان طور که آنان را در ظاهر و باطن این دنیارهبری کرد. آیه‌ی شریفه، این نکته رانیز می‌رساند که هیچ زمانی، نمی‌تواند بدون امام باشد؛ به خاطر این که فرموده، «کل انسان»، همه مردم در همه زمان‌ها.»

«وَيَسْتَفِدُ أَنَّ الْأَرْضَ وَفِيهَا النَّاسُ لَا تَخْلُو عَنْ إِمَامٍ حَقٍّ^{۲۴}؛

نکته‌ای که استفاده می‌شود، آن است که زمین، مادامی که انسان در آن وجود دارد، از امام و حجت حق خالی نمی‌شود.»

ایشان، در ذیل آیه‌ی هفتاد و یکم سوره‌ی اسراء که می‌فرماید، «يَوْمَ نَدْعُ كُلَّ إِنْسَانٍ بِمَا مَهِمْ»، روزی که مردم را با امامشان می‌خوانیم، می‌گوید:

«الْمُسْتَفَادُ مِنْ ظَاهِرِ الْإِيَّةِ أَنَّ هَذِهِ الدُّعَوَةَ تَعُمُ النَّاسَ جَمِيعًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ... فَالْمُتَعِّنُ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ بِإِمَامٍ كُلَّ إِنْسَانٍ... أَوْ إِمَامَ الْحَقِّ الْخَاصَّةِ وَهُوَ الَّذِي يَحْتَبِيهُ اللَّهُ سَبَحَانَهُ فِي كُلِّ زَمَانٍ لِهُدَائِيَّةِ أَهْلِهِ بِأَمْرِهِ تَبَيَّنَ أَنَّ كَابِرَاهِيمَ وَمُحَمَّدًا وَغَيْرَنَبِيٍّ^{۲۵}؛

آن‌چه از آیه استفاده می‌شد، این است که این فراخوان، شامل همه‌ی انسان‌ها از اوکین و آخرین می‌شود... بعد احتمالاتی را که در امام مطرح است بیان نموده و می‌فرماید: «مراد، امام حقی است که خدای سبحان در هر عصر و زمان برای هدایت اهل آن عصر قرار می‌دهد، اعم از این که آن امام، چونان ابراهیم و محمد پیامبر باشد یا غیر پیامبر.»

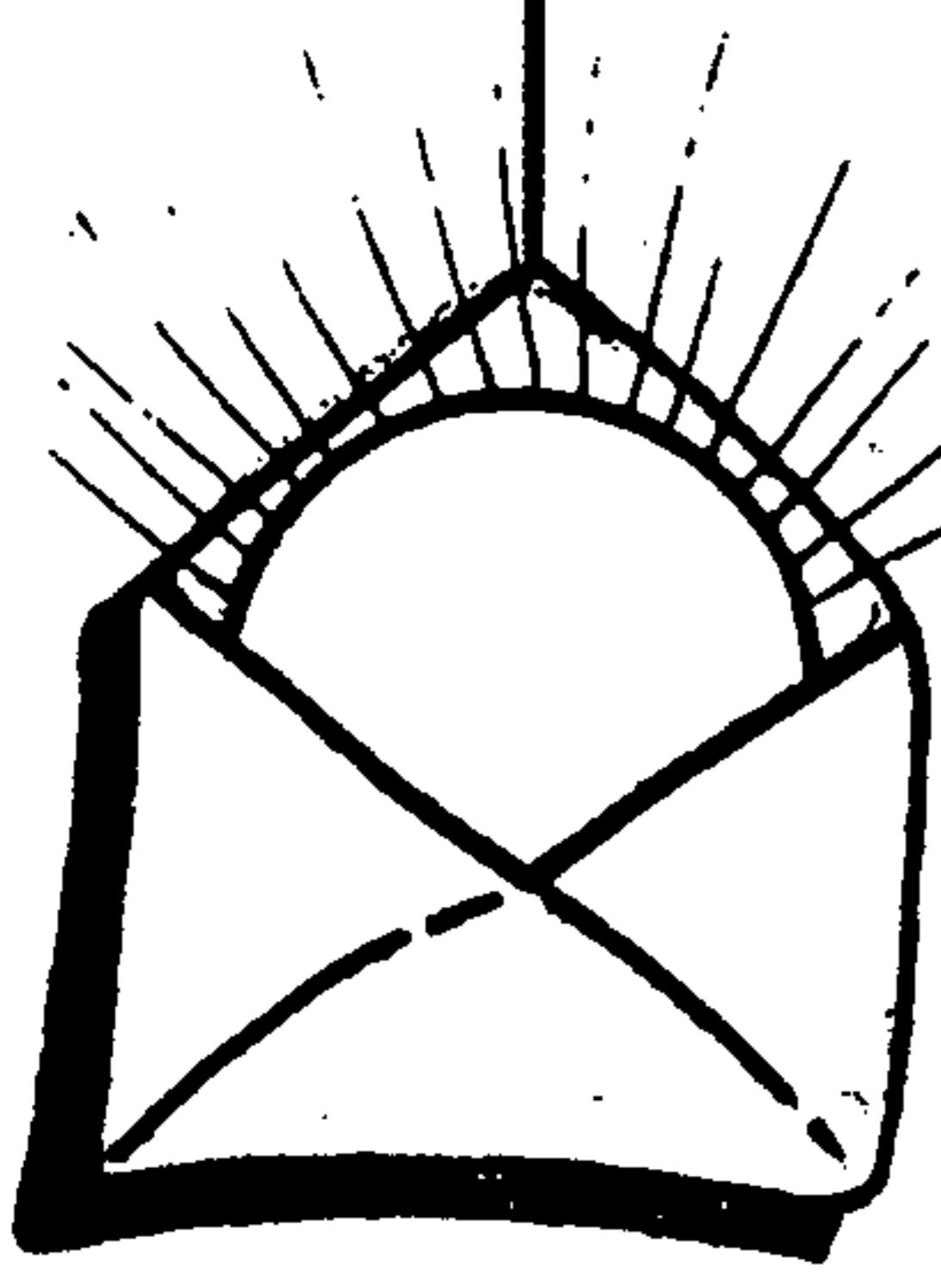
علی‌ای حال، از این آیات قرآن، ضمن فهم نقش امام در هستی، همیشگی و پیوستگی این جریان زلال نیز فهمیده می‌شود؛ یعنی، هیچ زمانی، از چنین شخصیتی خالی نیست. پس در عصر ماهم وجود با برکت حضرت مهدی (عج) که قطب عالم امکان و هادی قلوب و افعال مؤمنان و سالار کاروان حق پویان است، امری مسلم و قطعی است.

۰ آیه‌ی دیگری از قرآن که بر اثبات وجود امام و ضرورت او دلالت دارد عبارتست از: کریمه‌ی (إِنَّمَا أَنْتَ مِنْ ذُرَرٍ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [رعد: ۷]؛ تو تنها بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است.

این آیه نیز به وضوح، امام هادی را برای همه‌ی اقوام ثابت می‌کند که این مطلب، جای نقض و اشکال نیست. فخر رازی می‌گوید:

انذار کننده، پیامبر اسلام و هدایت کننده، علی است. زیرا، ابن عباس می‌گوید: پیامبر، دست مبارک اش را بر سینه‌ی خود گذارد و فرمود: «أَنَا الْمَنْذُرُ» و سپس اشاره به علی کرد و فرمود: «أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيٌّ! بَكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي؛ تَوَهُدِيَّةُ كَنْدَهَاتِي - أَيْ عَلِيٌّ! - وَبِهِ وَسِيلَهُ تَوَهُدِيَّةُ تَوَهُدِيَّةِ مَرْدَمِي، بَعْدَ ازْ مِنْ، هَدِيَّةُ هَدِيَّةِ مَرْدَمِي مَشْوِنَدَه.»^{۲۶}

لذا جمود و تعصیب برخی از مفسران در تاویل‌های ناصواب این آیه، نه با ظاهر آیه و نه با انصاف علمی و وجدان عملی سازگار است. آن‌چه از آیه فهم می‌شود و ائمه‌ی اهل‌البیت (عليهم السلام) نیز فرموده‌اند، این است که آیه، برای هر قوم و زمانی، امام هادی قرار داده و



چنین نیست که مردمی، در عصری، از وجود امام محروم باشند.

در تفسیر نورالثقلین، حدود پانزده روایت در این زمینه نقل شده است، که از جمله امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «کل امام هادی کل قوم فی زمانه» و یا در تعبیر دیگر فرمود: «کل امام هاد لقرن الذی هو فيه»^{۲۷}؛

هر امام معصومی هدایتگر برای زمان خود است یا «هدایتگر اقوامی است که در زمان او زندگی می‌کنند.»

□ آیه دیگری که به وضوح، بر وجود امام معصوم در همه زمان‌های دلالت دارد، کریمه‌ی «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِعَ الصَّادِقِينَ» [براث: ۱۱۹]؛ ای مؤمنان تقدیم کنید و با صادقان باشید.

دستور همراه بودن با صادقان، به طور مطلق، و جدا نشدن از آنان، بدون هیچ قید و شرط، دلالت دارد که منظور، «امام معصوم» است. فخر رازی چنین می‌گوید:

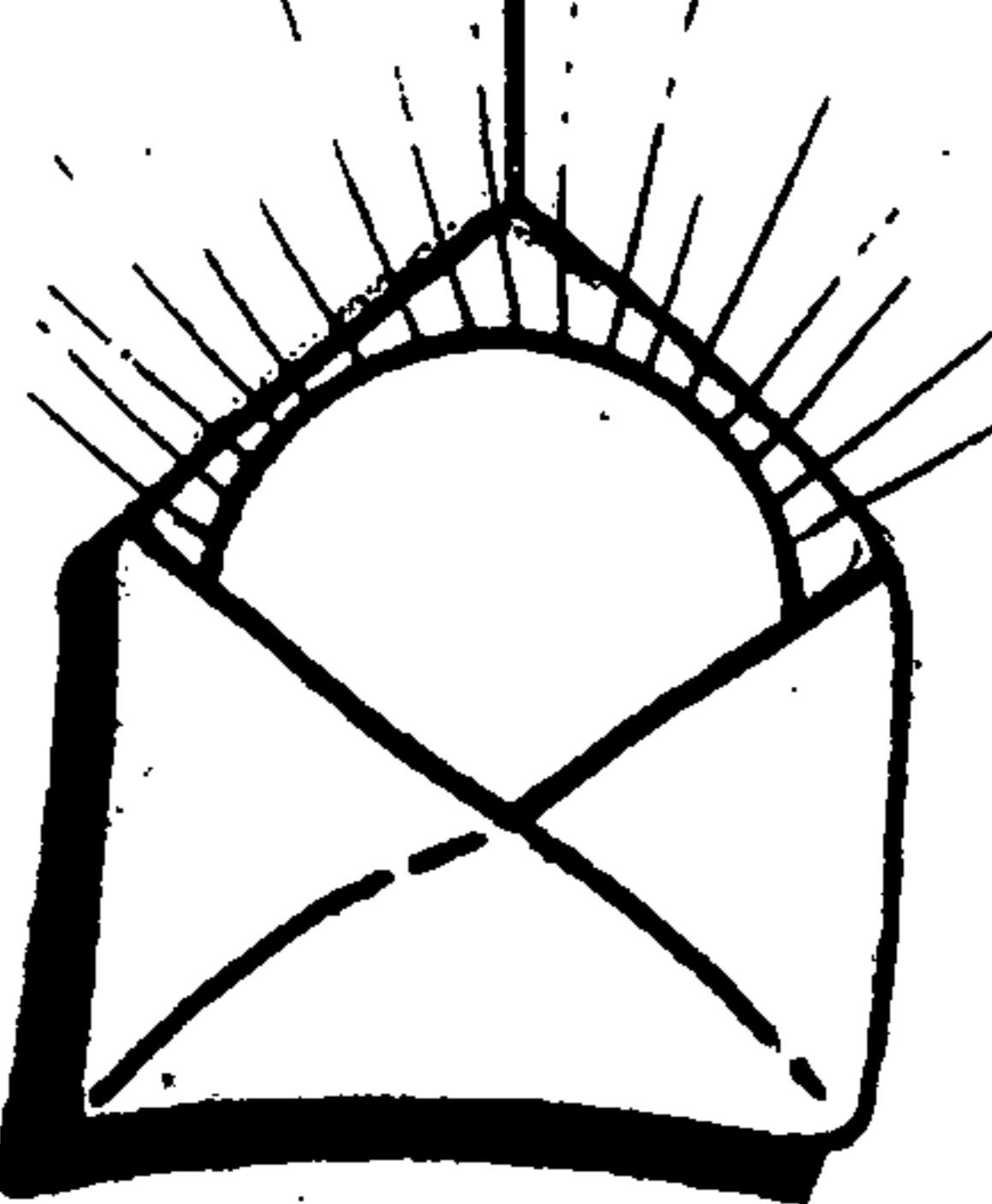
کسی که جایز الخطاء است، واجب است اقتدا به کسی کند که معصوم است. معصومان، کسانی‌اند که خدای متعال آنان را «صادقان» شمرده‌اند. و این معنا در هر زمانی ثابت است. بنابراین، در هر زمانی، باید معصومی وجود داشته باشد.^{۲۸}

اگر چه ایشان، در فهم مصدق معصوم، دچار اشتباه شده، لکن ضرورت وجود معصوم را در هر عصری پذیرفته است.

نظریار این نکته را جابر بن عبد الله انصاری از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که در تفسیر آیه‌ی «وَكُونُوا مِعَ الصَّادِقِينَ» حضرت فرمود: منظور «آل محمد»^{۲۹} است.

□ آیه‌ی دیگر، «وَيَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقْعُدْ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأَذْنِهِ» [حج: ۶۵] است. امام زین العابدین فرمود: «وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءُ أَنْ تَقْعُدْ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأَذْنِهِ». در زیارت جامعه، خطاب به آن بزرگواران عرض می‌کنیم: «وَبِكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقْعُدْ عَلَى الْأَرْضِ».

و لذا، همان طور که روایت فرمود، «المهدی أمان لأهل الأرض»، این نقش آفرینی همیشگی است و امروز، بر عهده‌ی مهدی (علیه السلام) است.



جمع‌بندی

از آیاتی که نقل شد و بسیاری از آیات دیگر - که مجال طرح آن نیست - چنین استفاده می‌شود که امامت، واقعیتی است که هستی، لحظه‌ای بدون آن نمی‌تواند باقی بماند و تا انسانی بر روی

زمین هست و تا تکلیف هست، وجود چنین امامی ضروری است. لذا، آیات قرآن و وحی که از منابع مهم شناخت و معرفت است، این نکته را به طور مسلم بیان می کند که وجود امام معصوم، در عصر ما، امری مسلم و غیر قابل تردید است. امام زمان، از منظر قرآن، دور سالت مهم را بر عهده دارد؛ در جامعه‌ی بشری، نقش هدایت را آن هم به گونه‌ی ایصال به مطلوب، و در کل هستی، نقش لنگر اطمینان بخش و حافظ و نگهدار و واسطه‌ی فیض گیری را ایفا می کند.

دوم - غیبت حضرت مهدی (علیه السلام)

با تبیین رسالت امام و تعیین قلمرو فیض بخشی اش، دیگر سؤالات کوتاه بینانه‌ای که غیبت را مخل معنای امامت می داند، پیش نمی آید. سؤالاتی از قبیل این که «فائده‌ی امام غائب چیست؟» و «امام در غیبت، چه می کند؟»؛ چرا که این‌ها، حاکی از عدم درک واقعی و صحیح از مسئله‌ی امامت و آبعاد وجودی گسترده‌ی آن است که در یک تشییه محسوس، همان‌طور که خورشید عالم تاب - که منبع فیض و گرمابخشی و مرکز و محور تنظیم حرکات دیگر کرات است - لکه‌ی ابری، بی کار نمی کند تا پرسیم که فائدۀ خورشید در پس ابر چیست؟ غیبت نیز امام را بی کار نمی کند تا پرسیم فایده او چیست؟

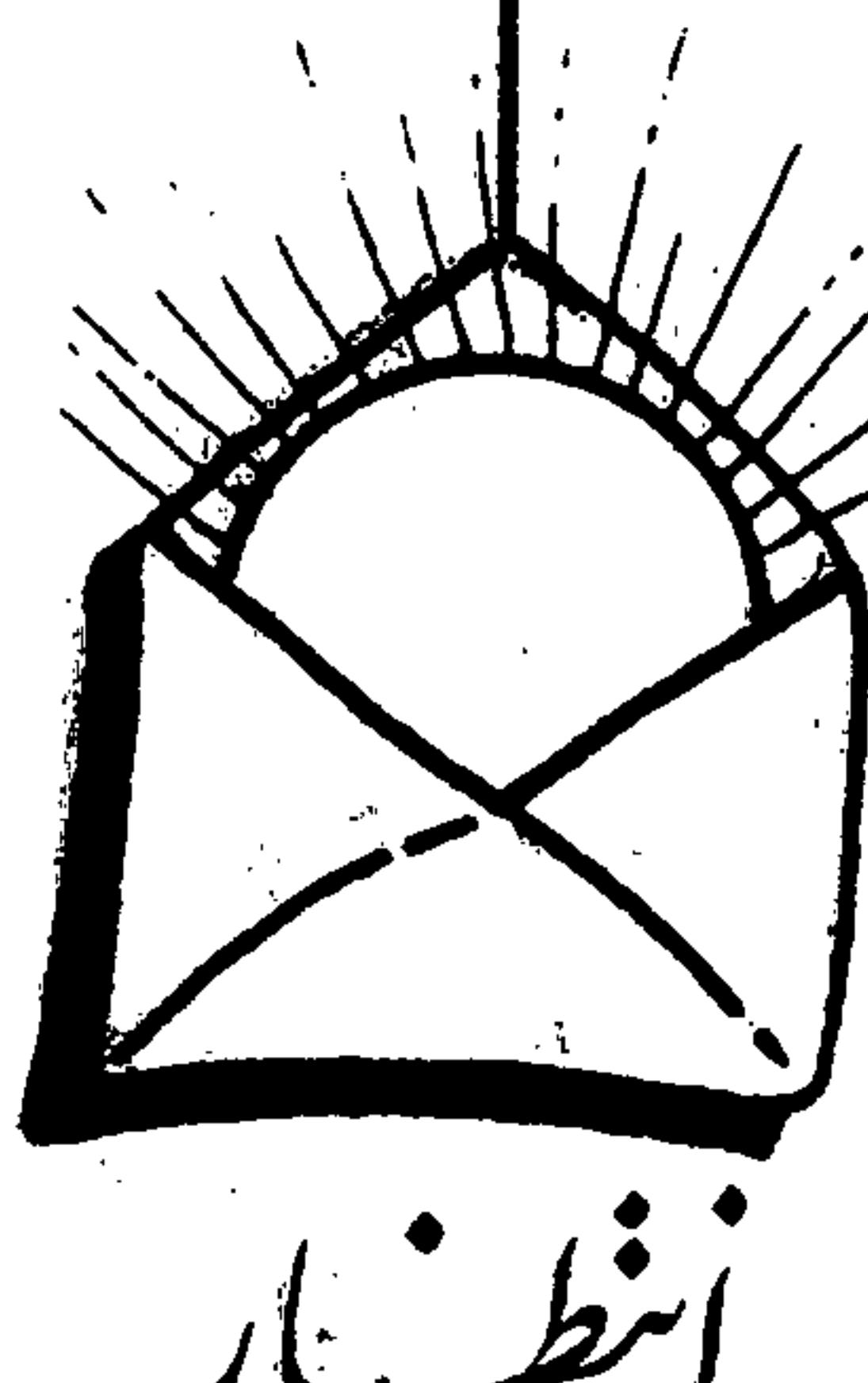
شاید غیبت، با رسالت و نبوت، در تضاد باشد؛ چرا که کار پیامبر، ارائه‌ی طریق است و ارائه و راهنمایی، با غیبت، فی الجمله، سربازگاری دارد، اما امامت که رسالت اش ایصال و دستگیری است، با غیبت، نه تنها منافات ندارد که گاهی اوقات، مخفی و پنهان، بهتر می توان بار سنگین آن را به دوش کشید.

مهدی، در حوزه‌ی هدایت جامعه‌ی بشری، فعال و مجاهد است^{۳۱} و کاروان بشری را به سوی خدای متعال سوق می دهد و نه تنها بی کار نیست که سنگین‌ترین کارها را بر عهده دارد و در حوزه‌ی تکوین و جهان هستی، مدار و قطب عالم امکان و واسطه‌ی فیض است.

□ قرآن مجید به مسئله‌ی غیبت حضرت نیز اشاره کرده است. در آیه‌ی سی ام سوره ملک آمده است: «قُلْ أَرَأَيْتَمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤْكِمْ غُورًا فَمَنْ يَاتِيكُمْ بِمَا مَعِينَ»؛ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ وسلم) به عمار فرمود:

«يا عمار! ان الله تبارك و تعالى، عهد الى انه يخرج من صلب الحسين تسعة و التاسع من ولده يغيب عنهم و ذالك قوله عزوجل «قل أرأيتم ان أصبح ماؤكم غوراً» يكون له غيبة طويلة يرجع عنها قوم ويثبت عليها آخرون.^{۳۲}»

ای عمار! خدای متعال، بامن عهد کرده که از صلب امام حسین (علیه السلام) نه نفر به وجود می آیند که نهمی آنان، از مردم غایب می شود. و این معنای آیه کریمه بالاست، که حضرت اش، غیبت



طولانی دارد که به سبب آن، عده‌ای دچار ارتجاع و گمراحتی می‌شوندو گروهی بر آن وفادار می‌مانند».

همچنین امام باقر (علیه السلام) فرمود: «هذه نزلت فی القائم؛ این آیه، در باره‌ی حضرت مهدی (علیه السلام) نازل شده است». ثم قال: «والله! ما جاء تاویل هذه الاية ولا بد أنْ يجئ تاویلها^{۳۳}; به خدا! تاکنون؛ تاویل این آیه نیامده و حتماً خواهد آمد».

۰ آیه دیگری که بر غیبت آن بزرگوار اشاره دارد آیه چهل و پنجم سوره‌ی حج است: «وبئر معطله و قصر مشید»

در تفسیر این آیه‌ی شریف آمده: «هو مثل لال محمد، قوله، (بئر معطله) هی التي لا يستسقى منها و هو الامام الذي قد غاب فلا يقتبس منه العلم؛ آیه، مثل برای آل محمد است. «چاه آبی که استفاده نمی‌شود»، امامی است که غایب می‌شود و از مشکات نورش، اقتباس نمی‌شود.

بئر معطله و قصر مشید^{۳۴} مثل لال محمد مستظرف.

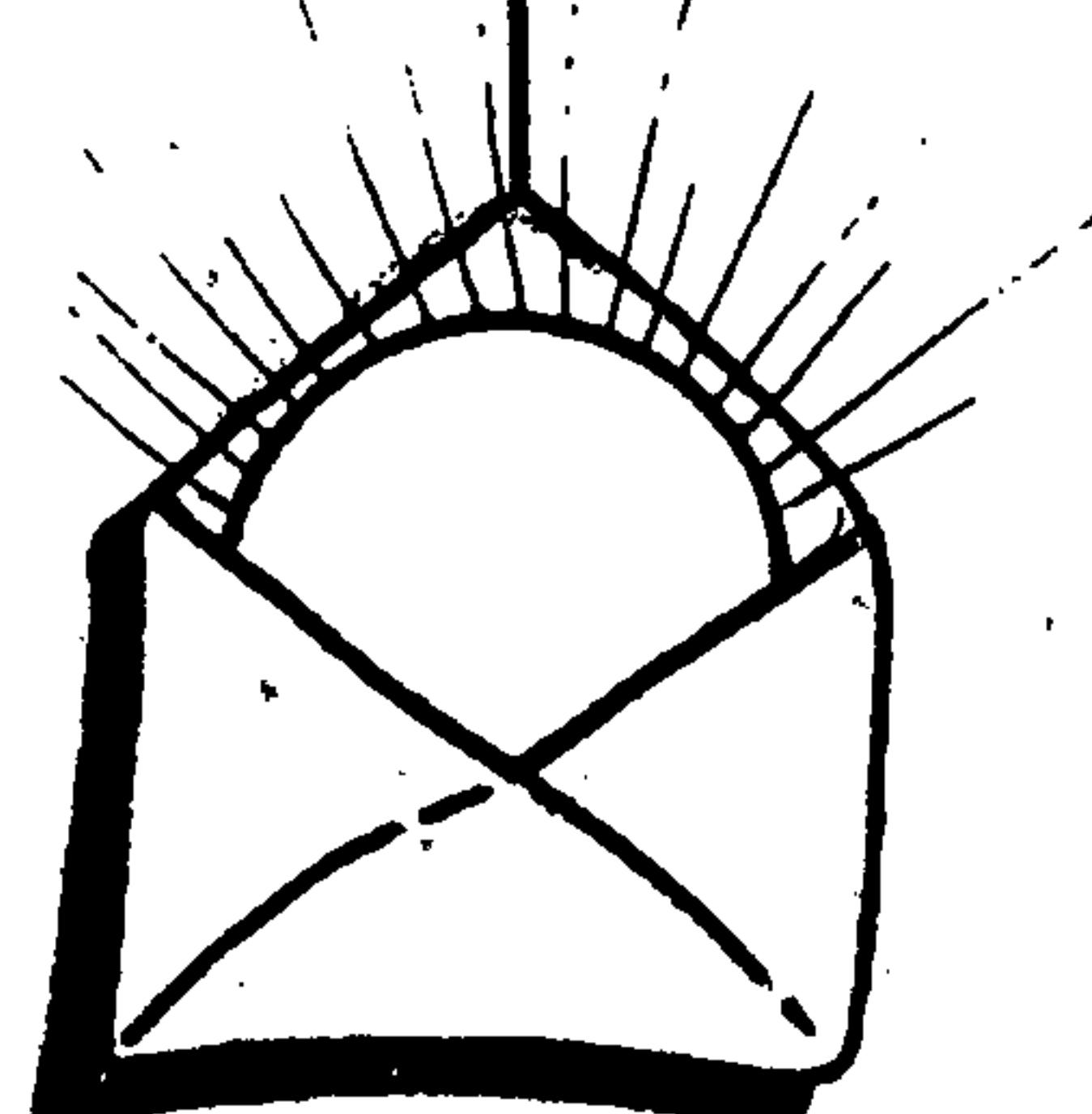
و نیز آیاتی که در لسان نبی مکرم اسلام و ائمه‌ی هدی (علیه السلام) به غیبت حضرت، تاویل شده است.

سوم - حکومت جهانی امام مهدی (عج)

نکته‌ی سومی که از آیات قرآنی استفاده می‌شود در سطح وسیع و گسترده‌ای مطرح شده است، حکومت عدل جهانی است که در آخر الزمان برپا می‌شود و وعده‌ی خدامبینی بر تحقق آرمان‌های بشری و پیاده شدن عدل و خلافت مستضعفان، جامه‌ی عمل می‌پوشد. آینده گرایی و خوش بینی نسبت به آینده که پیروزی حق و حق جویان عالم حتمی است و باطل با همه زرق و برق اش، نهایت شومی دارد و عاقبت سوئی، را در آغوش می‌گیرد، از نکات محوری قرآن مجید در حوزه‌ی مهدویت و پایان جهان است که به لحاظ استحکام و اعتمادی که می‌توان در شناخت از آینده، به وحی داشت، شعله‌های امید و معرفت به آینده‌ای روشن، در دل همه وحی باوران زنده می‌شود. اصل تحقیق حکومت جهانی مبتنی بر عدالت و خدا محوری، بخشی از این نوید است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» [نور: ۵۵].

روايات زیادی در تفاسیر وارد شده که «أن المهدى (علیه السلام) هو الموعود بالاستخلاف في الآية»^{۳۵}; آیه اشاره به حکومت جهانی امام مهدی (علیه السلام) دارد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «نزلت فی القائم وأصحابه؛ آیه، در شان حضرت مهدی (علیه السلام) و أصحاب اش نازل شده است».

□ آیه‌ی (وَنَرِيدُ أَنْ نَمْنَعَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضْعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئْمَةً وَنَجْعَلَهُمْ



انتظار

۳۱۴

زنگنه / زنجنه / زنجنه / زنجنه / زنجنه

الوارثین)، اشاره به حکومت حضرت مهدی است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرمود: «تاویل این آیه، مهدی است». ^{۳۶}

امام امیر المؤمنین فرمود: «المستضعفون فی الأرض المذکورون فی الكتاب الذين يجعلهم الله أئمّة نحن أهل البيت یبعث الله مهديهم فيعزّهم ويذلّ عدوهم»^{۳۷}; مستضعفان در آیه‌ی فوق، ما اهل بیت هستیم. خدا، مهدی (علیه السلام) تما را بمی‌تواند فرماید و عزّت را به اهل بیت بر می‌گرداند و دشمنان را ذلیل می‌کند.».

جدای از اصل حکومت حضرت، آیات مختلف قرآن، اشاره به خصوصیات حکومت حضرت و حتی علام و نشانه‌های آن نیز دارد، فی المثل، یکی از نشانه‌ی حکومت و ظهور آن حضرت، فرود آمدن عیسی و سخن گفتن او و دعوت از اهل کتاب برای تبعیت از مهدی (علیه السلام) است. قرآن می‌فرماید: (و يكْلِمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ) در تفسیر این آیه، آمده است: «قد كَلَمَهُمْ عِيسَى فِي الْمَهْدِ وَ سِكَلَمَهُمْ إِذَا قُتِلَ الدَّجَالُ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ كَهْلٌ».

دیگر آن که از خصوصیات حکومت حضرت اش، فraigیر شدن دین مبین اسلام است. ذیل آیه‌ی کریم (وله أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا)، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اذا قام القائم (علیه السلام) لا يبقى أرض الآنواد فيها بشهادة أن لا الله الا الله وأن محمدا رسول الله». ^{۳۸}

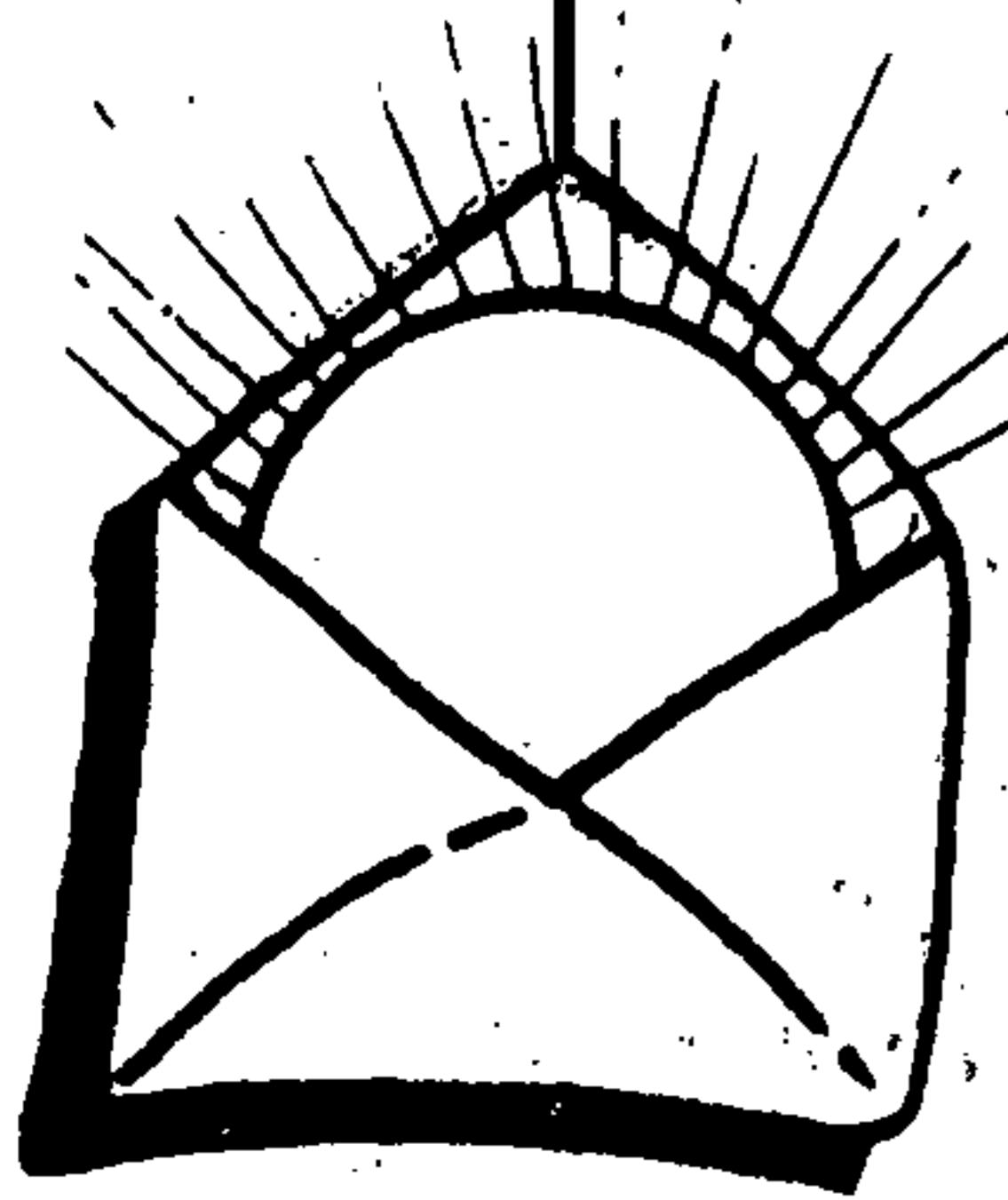
تاویل آیه، زمان ظهور مهدی (علیه السلام) است که هیچ قسمی از کره زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه شهادتین در آن بخاری می‌شود. و نیز فرمود:

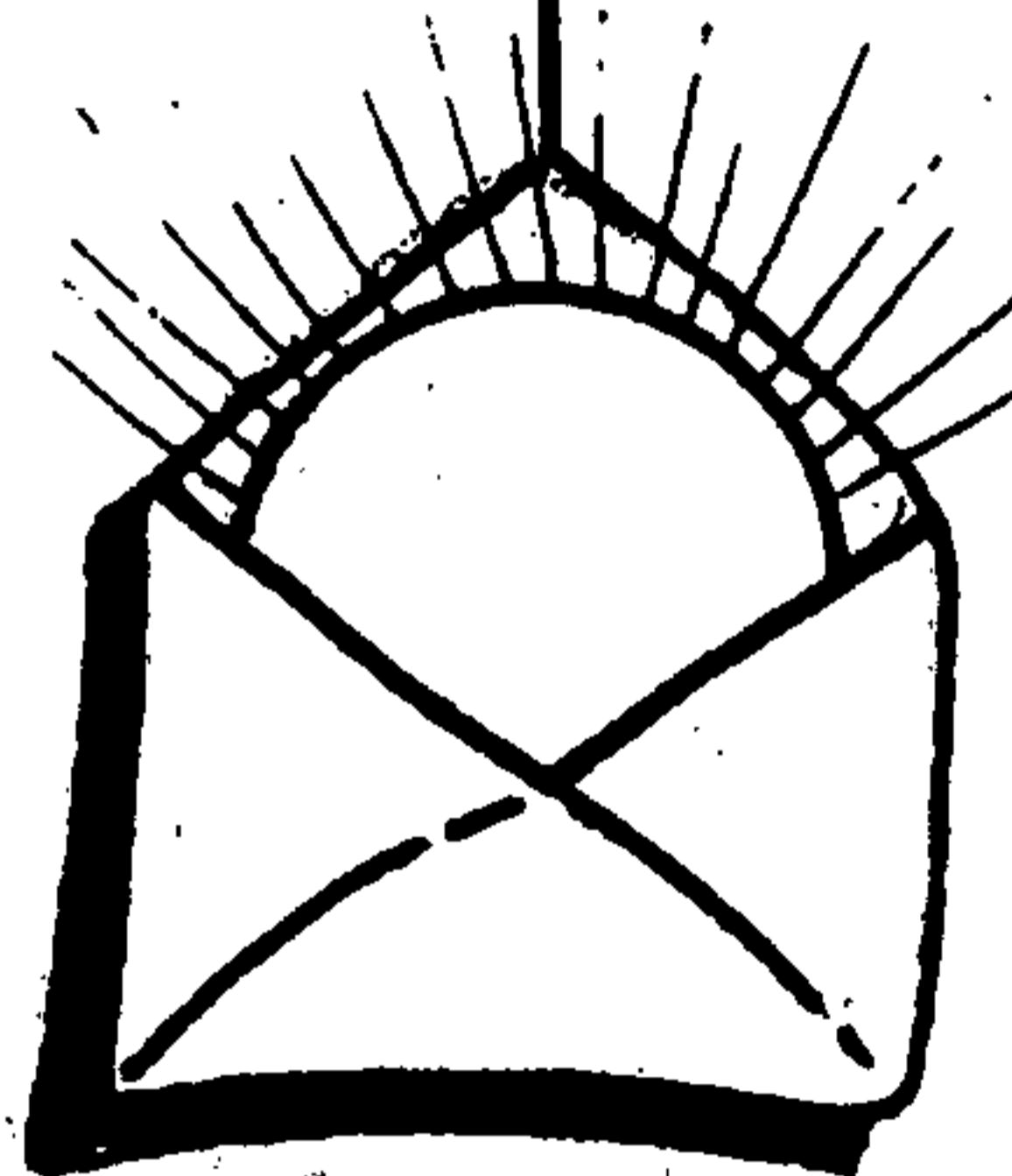
«اذا قام القائم لم يبق أهل دين حتى يظهروا الاسلام و يعترفوا بالآيمان». ^{۳۹} در زمان حضرت هیچ کس نیست مگر اینکه به اسلام اعتراف می‌کند.

خلاصه آن که، قرآن و وحی، به عنوان مستحکم ترین منبع و عامل شناخت انسان از جهان هستی، به حقیقت مهدویت، انسان را رهنمون است، چه در اصل وجودش و اضطراره استی به او و چه در غیبت و حکومت اش و چه در مباحث دیگر.

انسان، می‌تواند با تکیه بر این منبع غنی معرفت، به عقیده‌ای واقعی و حقیقی با عنوان مهدویت و امام زمان ایمان بیاورد.

امید آن که با الهام گیری از وحی، ایمان و عشق و انتظار مان نسبت به امام زمان، روز افزون گردد.





انظر ار

۳۱۶

۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

۷. نحل، ۸۹.

۸. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۷، دارالکتب
الاسلامیه. تذکر این نکته ضروری است که مرجوم
علامه بحث تبیان رابه گونه‌ای دیگر طرح می‌فرمایند که
در صورت تمایل می‌توانید مراجعه فرمایید.

۹. محمد هادی معرفت، علوم قرآنی، ص ۲۷۴.

۱۰. همان، ص ۲۷۵.

۱۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۵.

۱۲. محمد هادی معرفت، علوم قرآنی ص ۲۷۵.

۱۳. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۱،
جامعه‌ی مدرسین.

۱۴. نجم : ۴-۳.

۱. مرجوم شهید مطهری، بحث مفصلی درباره‌ی شناخت و امکان آن، و نقد ادله‌ی مخالفان دارند که می‌توانید به مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۳۴۰ مراجعه نماید. به بعد، مراجعه کنید. و نیز به نهایه الحکمه، علامه‌ی طباطبایی، ص ۵، مراجعه شود:
 ۲. تجربه از طریق حواس و به نحو جزئی حاصل می‌شود و کارکرد عقل، درک مفاهیم کلی است این که چگونه عقل کلیات را می‌یابد؟ آیا از طریق تجرید و کلی کردن محسوسات است یا مکانیزم دیگری دارد، محل بحث ما نیست و ما با یک نگاه فراتر، این دورادر کنار هم طرح کرده‌ایم گزچه بانگاهی دقیق و جزئی نگر این دوازهم جدایند. الاشارات والتنبيهات، بوعلی سینا، ج ۱، ص ۳۱۶.
 ۳. ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱، ص ۱۲۶.
 ۴. شهید مطهری از منظر قرآن، منابع معرفت را طبیعت، عقل و دل و تاریخ می‌داند که ابزار شناخت را نیز به ترتیب، احساس و تجربه، برهان و قیاس و تزکیه نفس می‌داند بحث دقیق تفکیک منابع از ابزار رابه کتب مربوط، احواله می‌کنیم. مجموعه آثار، ج ۱۲، ص ۳۷۰-۸۰، صدرای.
 ۵. ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱ ص ۲۱۴، دارالکتب
الاسلامیه.
 ۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲.
 ۷. نحل، ۸۹.
 ۸. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۷، دارالکتب
الاسلامیه. تذکر این نکته ضروری است که مرجوم
علامه بحث تبیان رابه گونه‌ای دیگر طرح می‌فرمایند که در صورت تمایل می‌توانید مراجعه فرمایید.
 ۹. محمد هادی معرفت، علوم قرآنی، ص ۲۷۴.
 ۱۰. همان، ص ۲۷۵.
 ۱۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۵.
 ۱۲. محمد هادی معرفت، علوم قرآنی ص ۲۷۵.
 ۱۳. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۱،
جامعه‌ی مدرسین.
 ۱۴. نجم : ۴-۳.
۱۵. همان.
 ۱۶. نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵.
 ۱۷. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۴۴،
دارالکتب الاسلامیه.
 ۱۸. جعفر سبحانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۱۸۵، موسسه‌ی
سیدالشهداء.
 ۱۹. پیامبر اکرم، هنگام وفات فرمود: قلم و دواتی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که مانع از گمراحتی تان شود خلیفه دوم گفت: ان الرجل ليهجر حسبنا كتاب الله. علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۷۴، دارالهجرة قم.
 ۲۰. حتی یقولوا لم یولد بعد. شیخ صدوq، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۵۹۸.
 ۲۱. علامه‌ی طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵.
 ۲۲. همان، ص ۲۷۶.
 ۲۳. همان (المیزان، ج ۱، ص ۳۷۶).
 ۲۴. همان ص ۲۷۷.
 ۲۵. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۶، جامعه‌ی مدرسین.
 ۲۶. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۴.
 ۲۷. نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۸۲؛ (به نقل از پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۸).
 ۲۸. پیام قرآن، ج ۹، ص ۵۱.
 ۲۹. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵ ص ۱۵۷.
 ۳۰. همان، ص ۲۷۰.
 ۳۱. الجحجاج المجاهد، امام رضا (علیه السلام): جمال
الاسبوع، ص ۳۱۰، به نقل از تاریخ عصر غیبت، ص ۴۳۶.
 ۳۲. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵ ص ۴۵۳.
 ۳۳. شیخ صدوq، کمال الدین، ج ۱، ص ۵۹۵؛ معجم احادیث
الامام المهدي، ج ۵ ص ۴۵۳.
 ۳۴. همان، ص ۲۶۸.
 ۳۵. همان، ص ۲۷۹.
 ۳۶. همان، ج ۵، ص ۲۲۰.
 ۳۷. همان.
 ۳۸. همان.
 ۳۹. همان.